**فلسفة‌ اخلاق‌ ماركسيسم ايراني و ملاحظاتي انتقادي درباره آن**

، سال اول، شماره چهارم، پاييز 1389، صفحه 47 ـ 74

Ma'rifat-i Ākhlaqī, Vol.1. No.4, Fall 2010

مسعود اميد[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22)

چكيده

**فلسفة اخلاق ماركسيستي به طور اعم نزد ماركس و لنين، و به طور اخص نزد ماركسيست‌هاي ايراني كمتر مورد توجه پژوهشگران ايراني بوده است. اين مقاله درصدد است به طرح انديشه‌هاي نظري اين مكتب در روايت ماركسي و لنيني آن، و به ويژه روايت ايراني از آن نزد اراني، طبري و خامه‌اي بپردازد. سپس در يك نگاه كلي، در قالب ملاحظاتي، با نقد كلي اين انديشه‌ها، دشواري‌ها و پرسش‌هاي پيش‌روي آنها را مطرح مي‌سازد.**

**كليد واژه‌ها: تبيين اقتصادي، اخلاق، ايدئولوژي، اخلاق سوسياليستي، اخلاق غيرسوسياليستي، اخلاق ماركسيستي.**

**مقدمه**

از زمان طرح‌ آشكار انديشه‌هاي‌ ماركسيستي‌ در ايران‌، بيش‌ از هفتاد سال‌ مي‌گذرد.[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) جريان‌ تفكر ماركسيستي‌ در ايران‌ يكي‌ از جريان‌هاي‌ پرنفوذ، هم‌ از نظر كمّي‌ و هم‌ از نظر كيفي‌، بوده‌ است‌. اين‌ جريان‌ به تدريج‌ خود را در قالب‌ دو حزب‌ «كمونيست‌» و «توده‌» در ايران‌ ظاهر ساخت‌. حزب‌ توده‌ به‌ منزلة ثمرة نهايي‌ ماركسيسم‌ ايراني‌، اهميت‌ و تأثير آشكاري‌ در تاريخ‌ معاصر ايران‌ داشته است‌. در يكي‌ از پژوهش‌هاي‌ معاصر كه‌ مربوط‌ به‌ تاريخ‌ حزب‌ توده‌ است‌، در مورد جايگاه‌ اين‌ حزب‌ چنين‌ نگاشته‌ شده‌ است‌:

**در طول‌ تاريخ‌ ماركسيسم‌ ايراني‌، حزب‌ توده‌ ايران‌، مهم‌ترين‌، متشكل‌ترين‌ و معتبرترين‌ سخنگو و نمايندة اين‌ جريان‌ سياسي‌ ـ فرهنگي‌ (جريان‌ چپ‌ ماركسيسم‌) محسوب‌ شده‌ است‌. حزب‌ توده‌، كه‌ به‌ عنوان‌ وارث‌ سوسيال‌ دموكراسي‌ عهد مشروطه‌ و سپس‌ «حزب‌ كمونسيت‌ ايران‌»، در مهرماه‌ سال‌ 1320 پايه‌گذاري‌ شده‌، در سال‌هاي‌ پس‌ از جنگ‌ جهاني‌ دوم‌، كه‌ اتحاد شوروي‌ در صحنة بين‌‌المللي‌ حضور خود را به‌ عنوان‌ يك‌ «ابر قدرت‌» اعلام‌ داشت‌، توانست‌ به‌ سرعت‌ به‌ عنوان‌ يك‌ حزب‌ منسجم‌ در صحنه سياست‌ و فرهنگ‌ ايران‌ حضور يابد و در كشمكش‌ با جريان‌هاي‌ وابسته‌ به‌ بريتانيا و امريكا تصويري‌ پرآشوب‌ از اين‌ دوران‌ تاريخي‌ را رقم‌ زند.****[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22)**

حزب‌ توده‌ و به‌ تبع‌ آن‌ تفكر ماركسيستي‌، همواره‌ ـ حتي‌ پس‌ از خروج‌ از صحنة سياسي‌ ايران‌ در كودتاي‌ 28 مرداد 1332 ـ به‌ مثابه يك جريان‌ فكري‌ به موجوديت‌ خود ادامه‌ مي‌داد و مي‌توان‌ گفت‌ در تكوين‌ فرهنگ‌ و تفكر ايراني‌ در دهه‌هاي‌ اخير تأثير داشته‌، و در فرهنگ‌ ايراني‌ مؤثر بوده‌ است‌.

گستره‌ و نفوذ تفكر ماركسيستي‌ را مي‌توان‌ به روشني در سخنان‌ و نوشته‌هاي‌ محققان‌ آن دوره يافت‌. علامه‌ طباطبايي‌ در سال‌هاي‌ نخستين‌ ورود به‌ قم‌، هنگامي‌ كه‌ از ايشان‌ درخواست‌ مي‌شود درس‌ فلسفه‌ را به صورت‌ پنهاني‌ و خصوصي‌ برگزار كنند، در پاسخ‌ مي‌گويد: «من‌ كه‌ از تبريز به‌ قم‌ آمده‌ام‌، فقط‌ و فقط‌ براي‌ تصحيح‌ عقايد طلاب‌ بر اساس‌ حق‌ و مبارزه با عقايد باطله ماديين‌ و غير ايشان‌ مي‌باشد... امروزه‌ هر طلبه‌اي‌ كه‌ وارد دروازة قم‌ مي‌شود، با چند چمدان‌ پر از شبهات‌ و اشكالات‌ وارد مي‌شود و امروز بايد به‌ درد طلاب‌ رسيد و آنها را براي‌ مبارزه‌ با ماترياليست‌ها و ماديين‌ بر اساس‌ صحيح‌ آماده‌ كرد».[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22)

مرتضي‌ مطهري‌ نيز در مقدمة‌ كتاب‌ ***اصول‌ فلسفه‌ و روش‌ رئاليسم‌*** مي‌نويسد:

**.... نشريات‌ مربوط‌ به‌ ماترياليسم‌ ديالكتيك‌ بيش‌ از اندازه‌ در كشور ما منتشر شده‌ و افكار عدة نسبتاً زيادي‌ از جوانان‌ را بخود متوجه‌ ساخته‌ و شايد عده‌اي‌ باشند كه‌ واقعاً باور كرده‌ باشند كه‌ ماترياليسم‌ ديالكتيك‌ عالي‌ترين‌ سيستم‌ فلسفي‌ جهان‌ و ثمرة مستقيم‌ علوم‌ و خاصيت‌ لاينفك‌ آنها است‌...».****[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22)**

جريان‌ تفكر ماركسيستي‌ افراد و گروه‌هاي‌ اسلامي‌‌انديش‌ را نيز تحت‌ تاثير قرار داده‌ بود.[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22)

ماركسيسم‌ در ايران‌ از دو رويه و جنبة سياسي‌ و فرهنگي‌ بهره‌ مي‌جست‌. چهرة سياسي‌ آن‌ عهده‌دار تأثير در هرم‌ قدرت‌ و هدايت‌ قدرت‌ و نهادهاي‌ سياسي‌ در جهت‌ اهداف‌ خاص‌ خود بود؛ روية فرهنگي‌ جريان‌ چپ‌ نيز به دنبال‌ طرح‌ و القاي‌ ديدگاه‌هاي‌ نظري‌ و فلسفي‌ ماركسيسم‌ در ميان‌ مردم‌ بود. پرسش مطرح پيش‌روي ما اين‌ است‌ كه‌ ديدگاه‌هاي‌ نظري‌ و فلسفي‌ ماركسيسم‌ ايراني‌ در مورد اخلاق‌ چه‌ بوده‌ است‌؟ ماركسيسم‌ ايراني‌ در دورة موجوديت‌ و سلطة خود در تاريخ‌ ايران‌، چه‌ ديدگاه‌ تفسيري‌ دربارة‌ اخلاق‌ و بنيادهاي‌ آن‌ داشته است‌؟ شالوده‌هاي‌ نظري‌ عمل‌ و كنش‌ ماركسيسم‌ ايراني‌ چه‌ بوده‌ است‌؟ پرسش‌ها و دشواري‌هاي نظريه‌هاي ماركسيستي چيست؟ به‌ بيان‌ ديگر، اين‌ تحقيق‌ نخست در صدد طرح‌ فلسفة‌ اخلاق‌ ماركسيسم‌ ايراني‌ است‌ تا آن‌را در نزد متفكران‌ و تئوريسين‌هاي‌ برجستة اين‌ جريان‌ دنبال كند. پس از آن، در پي بيان پرسش‌ها و دشواري‌هايي است كه مي‌توان دربارة ديدگاه‌هاي مذكور مطرح ساخت.

در اين مقام به دنبال طرح‌ آراي‌ ماركسيست‌هاي‌ ايراني‌ دربارة اخلاق‌ هستيم؛ ولي‌ در آغاز لازم‌ است‌ اشاره‌اي‌ تاريخي به‌ آراي‌ نظري و فلسفي ماركس‌ و لنين در مسئلة اخلاق‌ داشته باشيم تا مبنا و شالودة ديدگاه‌هاي ماركسيسم ايراني در باب اخلاق آشكار شود.

**نگاهي‌ كلي به اخلاق‌‌شناسي‌ نظري‌ ماركس‌ و لنين‌**

**الف. ماركس‌**

از نظر ماركس‌، اخلاق و دستورهاي‌ اخلاقي‌ محصول كار و تصرف انسان در جامعه برحسب نيازهاي او و تحت تأثير شرايط مادي جامعه است. مراد ماركس از شرايط مادي، وضعيت و شرايط اقتصادي و به طور دقيق مربوط به شيوه، مناسبات و ابزار توليد است. اخلاق لوح سفيدي نيست كه بتوانيم بر آن هر حكمي را كه براي ما بهترين به نظر مي‌رسد، بنويسيم. اخلاق مانند هر مصنوع ديگر تاريخ انساني، ساختة مردمي تحت شرايط و پيش‌انگاره‌هاي معين است. اخلاق ماهيتي طبقاتي، ايدئولوژيكي و توجيه‌گرانه دارد؛ اخلاق عامل پنهان سازندة مبادي واقعي هنجارهاي خود، مانند منافع طبقاتي و مخفي كنندة نيروهاي اساسي تاريخ و جامعه، مانند پايه بودن اقتصاد وسلطه بورژوازي، و عامل «ازخودبيگانگي» است.[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22) اخلاق در جامعة طبقاتي متضمن آگاهي كاذب است و غالباً مردم را ملزم مي‌سازد تا برخلاف منافع طبقاتي واقعي‌شان عمل كنند. به نظر ماركس، اخلاق‌ در ظرف‌ زندگي‌ اجتماعي‌ هر طبقه‌ نقشي‌ پيدا كند؛ ولي‌ هيچ‌ هنجار متعالي‌ و مستقلي‌ در فوق‌ آن‌ موضوع‌ها كه‌ طبقات‌ را تقسيم‌ مي‌كنند، وجود ندارد. يقيناً بسياري‌ از همان‌ دستورها‌ در اخلاق‌ هر طبقه‌، صرفاً به دليل اينكه‌ هر طبقه‌ يك‌ گروه‌ اجتماعي‌ است‌، وجود خواهد داشت‌؛ اما اين‌ دستورها‌ به‌ تعيين‌ روابط‌ ميان‌ طبقات‌ نخواهند پرداخت. ماركس‌ معتقد است‌ در مسائل‌ مربوط‌ به‌ نزاع‌ ميان‌ طبقات‌ اجتماعي‌، توسل‌ به‌ احكام‌ اخلاقي‌ نه‌ فقط‌ بي‌‌فايده‌، بلكه‌ يقيناً گمراه‌‌كننده‌ است‌. بدين‌ ترتيب‌، او كوشيده‌ است‌ از اسناد مربوط‌ به‌ «بين‌الملل‌ اول‌» آن‌ مواردي‌ را كه‌ به‌ نفع‌ طبقة كارگر، متوسل‌ به‌ عنصر عدالت‌ شده‌ است‌، حذف‌ كند؛ زيرا اين‌ توسل‌ها بر عليه‌ چه‌ كسي‌ و كدام‌ طبقه‌ صورت‌ گرفته‌ است‌؟ به يقين دربارة كساني‌ كه‌ در طبقه خاصي‌ بوده‌، و عامل‌ استثمار هستند. آنها بر اساس هنجارهاي‌ طبقة خود عمل‌ مي‌كنند؛ افراد اخلاق‌گراي‌ بشردوست‌ در ميان‌ بورژوا يافت‌ مي‌شود، ولي‌ بشر دوستي‌ نمي‌تواند ساختار طبقاتي‌ را تغيير دهد. بر اين اساس، داراي دستورهاي كلي، عام و فراطبقاتي و مؤثر اخلاقي نخواهيم بود. ارزش برتر به امور و خير اخلاقي مربوط نيست؛ بلكه مربوط به خير نااخلاقي مانند تنزل و بيهودگي شيوة زندگي، فقر، گرسنگي، بيماري، كارِشاق، ناامني و... است. بر اين اساس، مي‌توان گفت در نزد ماركس، «هست» به جاي «بايد» مي‌آيد. و به دنبال چنين مبنايي است كه بايد گفت از آنجا كه حوزة اخلاق، قلمرو «هست‌هاست»، پس مي‌توان همانند علوم طبيعي با آن برخورد كرد و به يقين علمي همسنگ با علوم طبيعي رسيد. ماركس در صدد است اخلاق را برحسب كاركرد اجتماعي‌اش، مانند حفظ منافع طبقاتي، پنهان‌سازي برخي حقايق و... تبيين كند. در اين حالت، اخلاق و تعابير اخلاقي محتوا و معناي خود را از كاركرد خاص خود در اجتماع اخذ مي‌كنند و محتواي مستقلي نخواهند داشت.

اخلاق داراي قدرت اقتصادي و امري تأثيرگذار است و در تغييرهاي تاريخي بايد تغيير يابد؛ ولي در نهايت امري روبنايي، و در موقعيت‌هاي انقلابي، بيشتر مانعي براي ترقي انساني است. به نظر ماركس، نظام اخلاق مجموعه‌اي از دستورها و قواعد است كه طبقة حاكم براي حفظ اقتدار خود جعل، و اعمال مي‌كند و اينكه اخلاق مجموعه مرام‌ها بوده و ماهيت ايدئولوژيك دارد. بدين معنا كه مجموعه اغواهاست.

اما با اين‌ وصف‌، شخص‌ مي‌تواند زبان‌ ارزشي‌ اخلاق‌ را لااقل به‌ دو طريق‌ به كاربرد: نخست‌ اينكه‌ مي‌تواند آن‌ را صرفاً در سير توصيف‌ افعال‌ و نهادها به‌ كار بندد. هر زباني‌ كه‌ توصيفي‌ كافي‌ از برده‌داري‌ ارائه‌ مي‌كند، مي‌تواند براي‌ هر شخص‌، با رهيافت‌ها و اهداف‌ معين‌، محكوم‌ كنندة اين‌ نهاد باشد؛ ولي اين محكوميت در اصل به معناي بيان ناخرسندي خود از اين امر است و نه محكوميت اخلاقي محض و متعارف؛ دوم‌ آنكه‌ مي‌تواند آن‌ را صريحاً براي‌ محكوم‌ كردن‌ مخالفان‌ ـ نه‌ با توسل‌ به‌ يك‌ محكمة غيرطبقاتي‌ مستقل‌، بلكه‌ با توسل‌ به‌ اصطلاحاتي‌ كه‌ مخالفان‌ شخص‌، خود آنها را براي‌ داوري‌ درباره‌ خود اختيار كرده‌اند ـ به‌ كار گيرد؛ يعني از مقولة جدل تلقي شود. بدين‌ ترتيب‌، ماركس‌ در «مانيفست‌» مي‌تواند با اتكا بر اتهاماتي‌ كه‌ منتقدان‌ بورژوا به‌ كمونيسم‌ وارد كرده‌اند، استدلال‌ كند كه‌ اين‌ نقدها، نه‌ بر اساس‌ مقدمات‌ او، بلكه‌ بر اساس‌ مقدمات‌ خود آن‌ منتقدان‌، محكوم‌ است‌.

مي‌توان‌ رهيافت‌ ماركس‌ را به‌ اخلاق‌، به‌ طريقي‌ ديگر نيز بيان‌ داشت‌. به كاربردن اصطلاحات‌ اخلاقي‌، هميشه‌ مترتب‌ بر يك‌ شكل‌ مشترك‌ نظام‌ اجتماعي‌ است‌. توسل‌ به‌ اصول‌ اخلاقي‌ عليه‌ بعضي‌ از وضعيت‌هاي‌ موجود، هميشه‌ به‌ منزلة توسل‌ و تمسكي‌ در ظرف‌ حدود آن‌ شكل‌ از جامعه‌ است‌؛ اما براي‌ توسل‌ به‌ قاعده‌ و حكمي‌ عليه‌ آن‌ جامعه‌، بايد اصطلاحاتي‌ را يافت‌ كه‌ بر وجود آن‌ جامعه‌ مبتني نباشند. چنين‌ اصطلاحاتي‌ را شخص‌ در آن‌ شكل‌ از بيان‌ خواست‌ها و نيازها مي‌يابد كه‌ در ظرف‌ جامعه‌ موجود غيرقابل‌ ارضا است‌؛ يعني‌ خواست‌ها و نيازهايي‌ كه‌ مقتضي‌ يك‌ نظام‌ اجتماعي‌ نوين‌ است‌. بدين‌ ترتيب‌، ماركس‌ به‌ خواست‌ها و نيازهاي‌ طبقة كارگر عليه‌ نظام‌ اجتماعي‌ جامعة بورژوايي‌ متوسل‌ مي‌شود.[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22)

**ب‌ ـ لنين‌**

از نظر لنين‌، اخلاق‌ قبل‌ از هر چيز، خود را به‌ منزلة وسيله تنظيم‌ روابط‌ اجتماعي‌ و توجيه‌ اجتماعي‌ بودن‌ افراد، در جامعه‌ نشان‌ مي‌دهد. وي‌ اخلاق‌ را از ديدگاه‌ نظرية كلي‌ روند تاريخي‌ نيز بررسي‌ مي‌كند. به‌ نظر وي‌، نظرية كلي‌ ماترياليسم‌ تاريخي‌، كليد تجزيه‌ و تحليل‌ پديده‌هايي‌ را كه‌ مربوط‌ به‌ موازين‌ اخلاقي‌ است‌، به‌ دست‌ مي‌دهد.

زمينة اول‌ در توجيه‌ و تحليل‌ نقش‌ اخلاق‌ در جامعه‌ به‌ وسيله لنين‌، در تجزيه‌ و تحليل‌ قانونمندي‌ تكامل‌ اجتماعي‌ هر دوره‌اي‌ به‌ روشني‌ ديده‌ مي‌شود؛ ولي‌ اين‌ توجه‌، به ويژه در نوشته‌هايي‌ از لنين‌ برجسته‌ مي‌شود كه‌ به‌ بررسي‌ دوره‌هايي‌ از تكامل‌ اجتماعي‌ اختصاص دارد كه‌ در آنها نقش‌ عامل‌ ذهني‌ چشمگير است‌.

زمينة دومي‌ كه‌ در تجزيه‌ و تحليل‌ لنين‌ از اخلاق‌ وجود دارد، بررسي‌ هستي‌ اخلاقي‌ در جامعه‌، يعني‌ روند شكل‌گيري‌، تثبيت‌ و تكامل‌ اخلاق‌ مثابه محيطي‌ كاملاً جدي‌ از زندگي‌ اجتماعي‌ است‌.[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22)

اخلاق‌ از نظر لنين‌، در ارتباط‌ كامل‌ با طبقه اجتماعي‌ است‌ و اساساً اخلاق‌ يك‌ خصلت‌ طبقاتي‌ مي‌باشد. وي‌ در فرازهايي‌ از آثار خود به‌ اين‌ امر و جوانب‌ آن‌ اشاره‌ كرده‌ است‌؛ مانند: «در پشت‌ هر جملة اخلاقي‌، منافع‌ يكي‌ از طبقه‌ها پنهان‌ شده است‌»؛[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22) «درست‌ همان‌ چيزي‌ را كه‌ براي‌ پرولتاريا وحشتناك‌ است‌، ليبرال‌ها، خير، بركت‌، سود، تقوا، و حتي‌ احتمالاً تقدس‌ مي‌نامند».[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22)

به‌ نظر لنين‌، نبايد شكاف‌ بين‌ اعتقادهاي‌ اخلاقي‌ را پر كرد و مبارزه‌ ميان‌ اين‌ اعتقادات‌، كه‌ «تنها روبنايي‌ از مبارزه طبقات‌اجتماعي‌است‌» نبايد خاموش‌ شود.[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22)

لنين‌ ضمن‌ انتقاد از نظريه‌‌پردازان‌ خرده‌ بورژوازي‌، با تمسخر دربارة «ديدگاه‌هاي‌ گسترده» آنها سخن‌ مي‌گويد و معتقد است‌ اين‌ ايده‌ها (از جمله‌ ايده‌هاي‌ اخلاقي‌ آنها) چنان‌ گسترده‌ است‌ كه‌ به‌ ما امكان‌ مي‌دهد همة اختلافات‌ طبقاتي‌ را ناديده‌ بگيريم‌ و نه‌ دربارة طبقه‌هاي‌ جداگانه‌، بلكه‌ درباره تمامي‌ ملت‌ به طور كلي‌ صحبت‌ كنيم‌. وي‌ خاطر نشان‌ مي‌سازد «با روش‌هاي‌ مبتذل‌ همة موعظه‌كنندگان‌ و نويسندگان‌ كتاب‌هاي‌ اخلاقي‌، اين‌ «گستردگي‌» پر شكوه‌ ديدگاه‌ها به دست‌ مي‌آيد». نتيجة چنين‌ ديدگاه‌هايي از نظر لنين‌، جزجمله‌هاي‌ ميان‌ تهي‌ و سرپوش‌ گذاشتن‌ بر روي‌ واقعيت‌ موجود نيست‌.[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22)

لنين‌ در توصيف‌ اخلاق‌ كمونيستي‌، آن‌را چنين‌ بيان‌ مي‌كند:«اخلاق‌ ما از منافع‌ مبارزه طبقاتي پرولتاريا حاصل مي‌شود... اخلاق كمونيستي‌ اخلاقي‌ است‌ كه‌ در خدمت‌ اين‌ مبارزه‌ قرار دارد؛ به گونه‌اي‌ كه‌ رنجبران‌ را عليه‌ استثمار متحد مي‌كند»؛[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22) «پايه و محور اخلاق‌ كمونيستي‌ عبارت از مبارزه‌ به‌ خاطر تحكيم‌ و تكامل‌ كمونيسم است».[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22) لنين‌ با تأكيد بر اينكه‌ اخلاق‌ كمونيستي‌ بنا بر‌ طبيعت‌ خود، اخلاق‌ گروهي‌ است‌، مي‌نويسد: «براي‌ كمونيست‌، تمامي‌ موازين‌ اخلاقي‌، در همين‌ انضباط‌ يك‌‌پارچه‌، مشترك و آگاهانه مبارزه دسته‌جمعي‌، عليه‌استثمارگران‌، خلاصه مي‌شود».[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22) «اخلاق كمونيستي‌ يعني‌ اخلاقي‌ كه‌ به‌ مبارزه‌ در راه اتحاد زحمت‌كشان‌، عليه‌ هر گونه‌ استثمار و عليه‌ هر گونه‌ مالكيت‌ خصوصي‌، خدمت‌ كند».[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22)

اخلاق‌ مجرد و انتزاعي‌ و رفتار اخلاقي‌ جدا از روابط‌ و موقعيت‌هاي‌ مختلف‌ انسان‌، از نظر لنين‌، بي‌معناست‌. اخلاق‌ در كنش‌ انسان‌ با افراد و موقعيت‌ها و با عوامل‌ متعدد ديگر معنادار است‌.[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22)

**متفكران برجستة ماركسيسم ايراني**

براي‌ طرح‌ ديدگاه‌هاي‌ نظري‌ ماركسيست‌هاي‌ ايراني‌ دربارة اخلاق‌، نخست‌ لازم‌ است‌ نظريه‌پردازان‌ شاخص‌ و مهم‌ اين‌ جريان‌ سياسي‌ ـ فرهنگي‌ شناسايي‌ شوند. نخستين‌ تئوريسين‌ و متفكر برجستة ماركسيسم‌ در ايران، دكتر تقي‌ اراني‌ بود كه‌ هم‌ در ميان‌ ماركسيست‌ها و هم‌ در بين‌ مخالفان‌ اين‌ جريان‌، شهرت‌ علمي‌ داشت‌. اراني‌ يكي‌ از نخستين‌ كساني‌ بود كه‌ اصول‌ ماركسيسم‌ و به ويژه‌ اصول‌ ديالكتيك‌ را به‌ زبان‌ فارسي‌ در سال‌ 1312 در مجلة «دنيا» بيان‌ كرد. وي‌ طرح‌ آراي‌ ماركسيسم‌ را با نظم‌ و پي‌ گيري‌ علمي‌ بهتر و بيشتري‌ انجام‌ مي‌داد.[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22) از نظر ماركسيست‌ها «اراني‌ از لحاظ‌ وسعت‌ معلومات‌ و جامعيت‌ علمي‌ بي‌‌نظير بوده‌ است‌».[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22)

منتقدان‌ و مخالفان‌ ماركسيسم‌، مانند مطهري‌ نيز در آثار متعدد خود، بر شاخص‌ بودن‌ و امتياز علمي‌ وي‌ تصريح‌ داشتند: «با آنكه‌ تقريباً پانزده‌ سال‌ از مرگ‌ دكتر اراني‌ مي‌گذرد، هنوز طرفداران‌ ماترياليسم‌ ديالكتيك‌ در ايران‌ نتوانسته‌اند بهتر از او بنويسند ...كتاب‌هاي‌ فلسفي‌ وي‌ بر كتاب‌هاي‌ فلسفي‌ پيشينانش‌ برتري‌ دارد».[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22) كتاب‌ها و انديشه‌هاي‌ اراني‌ مرجع‌ دست‌ اول‌ و مهم‌ براي‌ موافقان‌ و مخالفان‌ ماركسيسم‌ در ايران‌ بوده‌ است‌.[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)

ديگر تئوريسين ماركسيست‌ ايراني‌، احسان‌ طبري‌ است‌. طبري‌، هم‌ در محافل‌ داخلي‌ و هم‌ خارجي‌، داراي‌ شهرت‌ علمي‌ در تفكر ماركسيستي‌ بود؛ «احسان‌ طبري‌ در كشورهاي‌ سوسياليستي‌ فردي‌ مشهور بوده‌ و به عنوان‌ تئوريسين‌ ماركسيسم‌ ايران‌ و حزب‌ توده‌ و يكي‌ از برجسته‌ترين‌ متفكرين‌ ماركسيسم‌ (به ويژه‌ در جهان‌ سوم‌) شهرت‌ دارد».[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22)

شخص‌ سوم‌، دكتر انور خامه‌اي‌ است‌ كه‌ مورد تأييد علمي‌ افرادي‌ چون‌ طبري‌ است.[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22) در ادامه به بررسي آراي‌ هر يك‌ از اين‌ سه‌ شخص دربارة مباحث‌ فلسفه‌ اخلاق‌ مي‌پردازيم.

**نگاهي به فلسفه اخلاق ماركسيسم ايراني**

**1ـ تقي‌ اراني‌**

اراني‌ كتاب‌ يا اثر مستقلي‌ دربارة مباحث‌ نظري‌ اخلاق‌ ندارد؛ اما در ميان‌ آثارش‌، ديدگاه و چارچوب ويژة‌ خود را به روشني شكل ترسيم كرده است‌. اراني‌ براي علم‌ روح‌ يا روان‌شناسي‌ اهميت‌ زيادي‌ قائل‌ است‌ و اين‌ دانش‌ را مكمل‌ علوم‌ طبيعي‌ و اساس‌ علوم‌ نظري‌ و فكري‌ مي‌داند. براي‌ بحث‌ در اخلاق‌، نيازمند ورود به‌ علم‌ روح‌ يا علم‌النفس‌ هستيم‌.[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22) در مورد پيوند اخلاق‌ و روان‌شناسي‌، وي‌ معتقد است‌ تشخيص‌ وظيفة‌ اخلاقي‌، به‌ كمك‌ دانش‌ روان‌شناسي‌ ممكن‌ است.[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22)

اراني‌ انسان‌ را يك‌ ماشين‌ مي‌انگارد؛ روح‌ از نظر او مجموعه‌اي‌ از خواص‌ ماده‌ است‌ و آثار روحي‌، از جمله‌ اخلاق‌، خاصيت‌ دستگاه‌ عصبي‌ انسان‌ است‌. تمام‌ آثار روحي‌ انسان‌ داراي‌ قوانين‌ كمّي‌ است‌.[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22) در ميان‌ اين‌ آثار روحي‌، در كنار علم‌، هنر و... ، اخلاق‌ نيز جزو اكمل‌ تجليات‌ روح‌ مي‌باشد. هوش‌ و درايت‌ در حصول‌ اخلاق‌ در انسان‌، كاملاً دخيل‌ است‌.[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22) ظهور اخلاق‌، محصول‌ تأثير عالم‌ خارج‌ و جامعه‌ بر سلسله‌ اعصاب‌ و عكس‌العمل‌ اعصاب‌ است.[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22) اخلاق‌ و قواعد اخلاقي‌ اموري‌ فطري‌ براي‌ انسان‌ محسوب‌ نمي‌شوند. ريشة اخلاق‌ همانند مبناي‌ ديگر افعال‌ و احساسات‌ انساني‌، مفيد يا مضر بودن‌ براي‌ فرد و نوع‌ است‌ و امر مفيد چيزي‌ است‌ كه‌ براي‌ انسان‌ توليد لذت‌ مي‌كند. پس‌ جلب‌ شدن‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ امور اخلاقي‌، بر اساس‌ مفيد بودن و لذت‌ است‌. حتي‌ اگر سخن‌ از اخلاق‌ عاشقانه‌ باشد، اين‌ امر چيزي‌ جز علاقة شديد موجود زنده‌ـ مانند انسان‌ـ براي‌ جلب‌ امر مفيد نيست‌.[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22) مسئلة‌ مفيد بودن‌، خود را در ظرف‌ اجتماع‌ نشان‌ مي‌دهد. انسان‌ در برخورد با جامعه‌ به‌ مفيد بودن‌ امور اخلاقي‌ براي‌ فرد و نوع‌ مي‌رسد و حالات‌ اخلاقي‌ از اين‌ طريق‌ بروز و ظهور مي‌يابند. اخلاق‌ بر اساس‌ و در ساية زندگي‌ مادي‌ به‌ ظهور مي‌رسد؛ پس‌ حالات‌ اخلاقي‌اموري‌ مادي‌ و محصول اجتماع‌ هستند.[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22)

از نظر اراني‌، اخلاق‌ يك‌ پديدة اين‌جهاني‌ است‌. حتي‌ اخلاق‌ عرفاني‌ كه‌ در برخي جوامع‌ ديده مي‌شود، تجلي‌ وضعيت‌ ويژة‌ اجتماعي‌ و اقتصادي‌ در دوران‌ خاص‌ تاريخي‌ است‌. اخلاق‌ عرفاني‌ محصول‌ ويژگي‌ يأس‌ در عقايد و نااميدي‌ انساني‌ است‌.[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22)

يكي‌ از مسائلي‌ كه‌ در مباحث‌ نظري‌ اخلاق‌ بدان توجه مي‌شود، «فعل‌ فداكاري‌» است‌. بر مبناي‌ ديدگاه‌ ماترياليستي‌، مي‌توان‌ فداكاري‌ و ايثار را بر اساس احساس مخفي منافع (فردي يااجتماعي) مادي، تربيت صحيح و منطق دقيق تبيين كرد.[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22)

جامعه‌ مهم‌ترين‌ و اصلي‌ترين‌ عامل‌ در ظهور اخلاق‌ است‌. جامعه‌، خود بر اساس‌ ميل‌ انسان‌ها به‌ حفظ‌ فرد و نسل‌، پديد آمده‌ و قوانين‌ آن‌ مانند فيزيك وشيمي‌، دقيق‌ و جبري‌ است‌.[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22) اما آنچه‌ در هستي‌ اجتماع‌ نقش‌ اصلي‌ و بنيادي‌ دارد، دستگاه توليد و كار است‌. در واقع‌، هيئت‌ اجتماع‌ يك‌ دستگاه‌ كار است‌؛[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn34%22%20%5Co%20%22) ولي‌ اين‌ هيئت‌ توليد و كار و جنبة بنيادي جامعه‌، يك‌ سلسله‌ تظاهرات‌ و نمودهاي‌ ثانوي‌ مانند علم‌، هنر و نيز اخلاق‌ دارد. روابط‌ توليد و كار در اجتماع، مولد اخلاق‌ هستند. ميان‌ اين‌ دو مرتبه‌ از جامعه‌، تعامل‌ و حالت‌ كنش‌ و واكنش‌ وجود دارد. زيربنا و روبنا در همديگر تأثير متقابل‌ دارند و اين‌ يك‌ امر دائمي‌ است‌ و سبب‌ تغييرهايي مي‌شود.[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn35%22%20%5Co%20%22)

از طرف‌ ديگر، بايد توجه‌ داشت‌ كه‌ جامعه‌ داراي طبقات‌ است‌. جامعه‌ يك‌ سيستم‌ طبقاتي‌ با منافع‌ خاص‌ طبقاتي‌ است. در اين‌ شرايط‌، جامعه‌ تحت‌ سلطة طبقه غالب‌ و حاكم‌ است‌ و از اين‌رو اخلاق‌ و ... نيز محصول‌ همان‌ طبقه‌ و در جهت منافع آن طبقه‌ است‌.[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn36%22%20%5Co%20%22) پس‌ اخلاق‌ پديده‌اي‌ است‌ كه‌ كاملاً تحت‌ تأثير طبقات‌ است‌. از اين‌رو، مطلق‌ نيست؛ بلكه نسبي‌ است‌. حتي‌ اصل‌ عدل‌ نيز نسبي‌ است‌؛ زيرا در دادگاه‌هاي‌ مختلف‌، حكم‌ يك‌ نفر با عنوان‌ قتل‌ و دزدي‌ و فساد، اعدام‌ است‌؛ ولي‌ همان‌ شخص‌ در محيط‌ يا دوره‌اي ديگر، از با شرف‌‌ترين‌ مردم‌ شناخته‌ مي‌شود و مجسمة او را مي‌سازند. تنها در يك‌ جامعه‌ بي‌‌طبقه‌ است‌ كه‌ اخلاق‌ مطلق‌ مي‌شود. اخلاق‌ و قواعد اخلاقي‌ هنگامي‌ اطلاق‌ پيدا مي‌كنند كه‌ طبقات اجتماعي‌ نباشند. در اين‌ حالت‌ اخلاق‌ براي‌ حفظ‌ منافع‌ طبقاتي‌ نيست‌.[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn37%22%20%5Co%20%22)

از نظر اراني‌، علم‌ و اخلاق‌ ارزش‌ مطلق‌ ندارند؛ يعني‌ حقايقي‌ نسبي‌، و در تغيير دائمي‌ هستند.[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn38%22%20%5Co%20%22) از آنجا كه‌ اخلاق‌ محصول‌ جامعه‌ است‌ و جامعه‌ نيز محل‌ ظهور پديده‌هاي‌ جبري‌ است‌، پديده‌ها و از جمله اخلاقيات‌ جامعه‌، در بستر موقعيت‌هاي‌ معين‌، با اجبار رخ‌ مي‌دهند. كه‌ در جامعه‌ با پديدآمدن‌ موقعيت‌هاي‌ خاص‌ بالاجبار بايد رخ‌ دهند و رخ‌ مي‌دهند. به بيان ديگر، اخلاق محصول شرايط و موقعيت‌هاي اجتماعي است. اخلاق‌ در سير تاريخي‌ جوامع‌ نيز بر همين‌ اساس‌ ظهور مي‌يابد. اخلاقيات در ساية جبر اجتماعي و تاريخي به وقوع‌ مي‌پيوندند. خلاصة وضعيت‌ اجتماعي‌ و تاريخي‌ جوامع‌ به گونه‌اي‌ تحقق‌ مي‌يابد كه‌ انسان‌ها مجبورند به طريق‌ خاص‌ اخلاقي‌ عمل‌ كنند. افعال‌ اخلاقي‌ در فضايي‌ از جبر اجتماعي‌ و تاريخي‌ وقوع‌ مي‌يابند؛ زيرا تمام‌ افعال‌ آدمي‌ و مبادي‌ آنها مانند احساسات‌ و اراده‌ و... معلول‌ عللي‌ هستند كه‌ در جامعه‌ تحقق‌ دارند.[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn39%22%20%5Co%20%22) برهمين اساس، علم اخلاق هم مي‌تواند در رديف علومي مانند فيزيك يا شيمي قرار گيرد؛ زيرا تحقق فعل اخلاقي همانند حركت اتم‌ها و مولكول‌ها، معلل به علل و اسبابي است كه مي‌تواند قانون‌مند شده و برحسب قوانين روان‌شناختي و علوم اجتماعي تبيين، و حتي پيش‌بيني شوند.

از نظر اراني‌، عنصر تربيت‌ در اخلاق‌ بسيار مهم‌ است‌ و از اين‌ طريق‌ است‌ كه‌ مي‌توان‌ مسئله فداكاري‌ را حل‌ كرد. افزون بر اين، وي‌ منكر عنصر خاصي‌ بنام‌ «وجدان‌» است‌ و معتقد است‌ وجدان‌ انسان‌ها نيز در ساية تربيت‌ شكل‌ مي‌گيرد و به وجود مي‌آيد.[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn40%22%20%5Co%20%22)

**2. احسان‌ طبري‌**

طبري‌، دبيري ايدئولوژيك‌ حزب‌ توده‌ را بر عهده‌ داشت‌ و از نظر فكري‌ و نظري‌ معتقد به‌ امكان‌ تجديدنظرطلبي‌ و تحول‌ در آراي‌ ماركسيسم‌، در عين‌ صحت‌ بنيادهاي‌ آن‌ بود، و خود نيز در اين‌ راه‌ مي‌كوشيد. وي‌ معتقد بود «در مسائل‌ ديالكتيك‌ و در فلسفة ماركسيست‌ بحث‌ و مداقه‌ وجود دارد»،[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn41%22%20%5Co%20%22) و اين‌ مكتب‌ بايد «بي‌دقتي‌ها و افراط‌ها و كلي‌گويي‌ها و غلوهاي‌ خود را دم‌‌به‌دم‌ اصلاح‌ كند».[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn42%22%20%5Co%20%22) وي‌ در آثار خود از خصلت‌ نادقيق‌ و تفكيك‌ نشده‌ و يا جنبة انشايي‌ و دستوري‌ برخي‌ احكام‌ ماركسيستي‌ سخن‌ مي‌گويد كه‌ در ساية پيشرفت‌ علم‌ اصلاح‌ خواهد شد.[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn43%22%20%5Co%20%22) البته‌ تحول‌پذيري‌ ماركسيسم‌ درسي‌ است‌ كه‌ طبري‌ از اراني‌ آموخته و تحت‌ تأثير آراي‌ وي‌ مي‌باشد.[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn44%22%20%5Co%20%22)

طبري‌ كتاب‌ يا اثر مستقلي‌ دربارة مباحث‌ نظري‌ اخلاق‌ ندارد؛ ولي‌ بر خلاف‌ بيشترماركسيست‌ها، بخشي‌ از يكي‌ از آثار خود را به‌ «مسائل‌ اخلاقي‌» اختصاص‌ داده‌ است‌. آراي‌ طبري‌ را مي‌توان‌ از ميان‌ آثار متعدد وي‌ بدين‌ ترتيب‌ بيان‌ داشت‌:

**ماهيت‌ انسان‌ و مساله‌ اخلاق‌**

از ديدگاه‌ طبري‌، يك‌ ديدگاه دربارة ماهيت انسان‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ عبارت‌ از مجموعه مختصات‌ رواني‌ و غرايز ثابت‌ و تغييرناپذير است‌ و محتواي‌ تاريخ‌ و جامعه‌ نيز چيزي‌ جز مظاهر رنگارنگ‌ همين‌ مختصات‌ رواني‌ و غرايز (مانند غريزة‌ حفظ‌ نفس‌، جنسي‌، تملك‌، جنگ‌ و تجاوز، مرگ‌ و...) نيست‌؛ اما خود طبري‌ تعريف‌ ماركس‌ از ماهيت‌ انسان‌ را به منزلة نقطة شروع مي‌پذيرد؛ بدين‌ معنا‌ كه‌ ماهيت‌ انسان‌ امري‌ مجرد نيست‌ كه‌ ويژة‌ يك‌ فرد خاص‌ انساني‌ باشد. ماهيت‌ انسان‌ در واقع‌ عبارت‌ است‌ از «مجموعه‌ كليه مناسبات‌ اجتماعي‌» و نه صرف ويژگي‌هاي زيست‌شناختي.[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn45%22%20%5Co%20%22)

اخلاق‌ به‌ معناي‌ اموري‌ بالفعل‌ فطري‌ در انسان‌، نظر درستي‌ نيست؛ از طرف ديگر، نمي‌توان‌ زمينه‌هاي‌ ژنتيكي‌ و فيزيولوژيكي‌ را ناديده‌ گرفت‌. انسان‌ها در عين‌ حال‌ كه‌ از زمينه‌هاي‌ بيولوژيك‌ و ژنتيكي‌ برخوردارند، ولي‌ اين‌ اجتماع‌ و مناسبات‌ اجتماعي‌ است‌ كه‌ به‌ اخلاق‌ و نفسانيات‌ او شكل‌ مي‌دهد.[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn46%22%20%5Co%20%22) طبري در شكل‌گيري‌ نفسانيات‌ فردي‌ و از جمله اخلاق، تنها به‌ ذكر تأثير طبقة اجتماعي‌ بسنده‌ نمي‌كند و آنها را محصول‌ عوامل‌ متعددي مانند عوامل رواني و فيزيولوژيكي و زبان، تصادفات زندگي و بيماري مي‌داند.[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn47%22%20%5Co%20%22)

جامعه‌ يا تمدن‌ بشري‌ از سه‌ لاية زيرساز (يعني‌ جبر زيستي‌ يا ژنتيكي‌ و جغرافيايي‌) كه‌ نقش‌ پيش‌زمينه‌ و آمادگي‌ و استعداد را بازي‌ مي‌كند، و زيربنا (يعني‌ هستي‌ اقتصادي‌ و شيوه توليد يا اشكال‌ مالكيت‌) و روبنا يا حيات‌ معنوي‌ (يعني‌ اشكال‌ شعور اجتماعي‌ از قبيل‌ علوم‌، هنرها، اخلاق‌، آداب‌ و...) تشكيل‌ شده‌ است‌. ميان‌ اين‌ سه‌ لايه‌ از تمدن‌ و اجتماع‌ بشري‌، تأثير متقابل‌ وجود دارد و مرزهاي‌ ميان‌ آنها متحرك‌ است‌، چنان كه‌ بخشي‌ از حيات‌ معنوي‌ جامعه‌ مانند علم‌، امروز به‌ زيربناي‌ جامعة علمي‌ ـ فني‌ معاصر بدل‌ شده‌ است‌.[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn48%22%20%5Co%20%22)

انسان‌ از هيچ‌ عنصر فطري‌ برخوردار نيست‌؛ اين‌ «عمل‌ اجتماعي»‌ است‌ كه‌ زايندة فرهنگ‌ مادي‌ و معنوي‌ انسان است‌. انسان‌ استعدادها و آمادگي‌هاي‌ زيستي‌ و فيزيولوژيك‌ ـ مانند زمينه‌هاي‌ ژنتيكي‌ ـ دارد؛ ليكن‌ انسان‌ در جريان‌ اشكال‌ مختلف‌ رفتار، داراي‌ ماهيت‌ و اوصاف انساني مي‌شود.[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn49%22%20%5Co%20%22)

اخلاق‌ و موازين‌ اخلاقي‌ نيز مي‌توانند عامل‌ بيگانگي‌ انسان‌ از خودش‌ شوند:

**بيگانگي‌، تبديل‌ محصولات‌ فعاليت‌ انساني‌ (كار مولد، مناسبات‌ اجتماعي‌ و سياسي‌، موازين‌ اخلاقي‌، مذهب‌، تئوري‌هاي‌ علمي‌ و...) و نيز مختصات‌ و استعدادهاي‌ انساني‌، به‌ چيزي‌ مستقل‌ از انسان‌، و به چيزي‌ بيگانه از او و مسلط‌ بر اوست‌... در اين‌ شرايط‌، هر يك‌ از اين‌ فعاليت‌ها به‌ انحصار گروه‌ دربسته‌اي‌ از افراد در مي‌آيد و لذا براي‌ كليه اعضاي‌ ديگر جامعه‌ به‌ چيزي‌ غريبه‌ و بيگانه‌ مبدل‌ مي‌شود. براي‌ آنكه‌ از بيگانگي‌ ماهيت‌ انسان‌ جلوگيري‌ شود و انسان‌ به خود باز گردد و خود را خلّاق‌ سرنوشت‌ خود ببيند، راه‌ ديگري‌ جز ايجاد جامعه رها از تناقضات‌ طبقاتي‌ نيست‌.****[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn50%22%20%5Co%20%22)**

سخن‌ گفتن‌ از اخلاق‌ محض‌ و غيرايدئولوژيك‌ درست‌ نيست‌. اخلاق‌ يك طبقه‌، تحت‌ تأثير و سلطة ايدئولوژي‌ آن‌ طبقه‌ است‌. اخلاقي‌ كه‌ از طرف‌ يك‌ طبقه‌ تبليغ‌ مي‌شود، اخلاقي‌ است‌ در يك‌ چارچوب‌ ايدئولوژيك‌ كه‌ منافع‌ آن‌ طبقه‌ نيز از اين‌ طريق‌ حفظ‌ مي‌شود.[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn51%22%20%5Co%20%22)

انسان‌ها مي‌توانند اخلاقيات‌ مشتركي‌ ـ البته در حوزة خير نا اخلاقي مانند حفظ امنيت جان ـ نيز داشته باشند؛ زيرا «انسان‌ها از لحاظ‌ بيولوژيك‌، مختصات‌ مشتركي‌ دارند؛ ميان‌ همه افراد نوع‌ انساني‌ خطوط‌ كلي‌ مشترك‌ ساختماني‌ و نفساني‌ وجود دارد».(51)[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn52%22%20%5Co%20%22) نكته‌اي‌ كه‌ طبري‌ بدان‌ توجه‌ مي‌كند اين‌ است‌ كه‌ در كانون‌ اخلاق‌ كمونيستي‌، در واقع‌ همانا پرولتاريا و منافع‌ او قرار دارد.در حوزه‌ پراتيك‌ انقلابي‌ و عمل‌ ماركسيستي‌ بايد اساساً بر مبناي‌ اصول‌ اخلاقي‌ پرولتاريا عمل‌ كرد.[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn53%22%20%5Co%20%22)

**3. انور خامه‌اي‌**

بنياد تفسير خامه‌اي‌ از اخلاق‌ را ـ همانند ديگر امور مانند دين‌، هنر و... ـ بايد در نظريه «پراكسيس‌» جويا شد. از نظر وي‌، پراكسيس‌ كه‌ محتواي‌ اصلي‌ زندگي‌ اجتماعي‌ است‌، دو ويژگي‌ دارد: الف) پراكسيس‌ همواره‌ با شناخت‌ توأم‌ است‌ و پراكسيس‌ و شناخت‌، دو چهرة يك‌ پديده‌ است؛ ب) پراكسيس‌ هميشه‌ فعال‌ و حمله‌ور است‌. هدف‌ آن‌ همواره‌ نو آوردن‌ و نو ساختن‌ است؛ يعني دگرگون‌ كردن‌، در هم‌ شكستن‌، رام‌ ساختن‌ و نشان‌ خويش‌ را بر چهرة‌ ديگري‌ زدن‌ است‌.

وي‌ سه‌ نوع‌ پراكسيس‌ را از هم‌ تفكيك‌ مي‌كند كه‌ اقسام‌ مظاهر زندگي‌ انسان‌، حاصل‌ يكي‌ از اين‌ سه‌ نوع‌ يا تركيبي‌ از آنهاست‌: 1. پراكسيس‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ طبيعت‌: تظاهر اصلي‌ اين‌ نوع‌ پراكسيس‌ كار به‌ معناي‌ عام‌ است‌. تمام‌ زندگي‌ اقتصادي‌، علمي‌ و فني‌ انسان‌ از اين‌ نوع‌ پراكسيس‌ نشئت مي‌گيرد؛ 2. پراكسيس‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ انسان‌ ديگر: تظاهر اساسي‌ آن‌ عمل‌ جنسي‌ است‌. تمام‌ زندگي‌ اجتماعي‌ (به‌ معناي‌ اخص‌ يعني‌ مدني‌)، سياسي‌ و هنري‌ انسان‌ ناشي‌ از اين‌ نوع‌ پراكسيس‌ است‌؛ 3. پراكسيس‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ خودش‌: تظاهر اساسي‌ آن‌ انديشه‌ است‌. تمام‌ زندگي‌ ايدئولوژيك‌ انسان يعني مذهب‌، فلسفه‌ و ايمان‌ (در صورت‌هاي‌ گوناگون‌ آن‌) از اين‌ نوع‌ پراكسيس‌ ناشي‌ مي‌شوند.[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn54%22%20%5Co%20%22) خامه‌اي‌ معتقد است‌ بعضي‌ اوقات‌ تشخيص‌ اينكه‌ يك‌ پديدة انساني‌ و اجتماعي‌ از كداميك‌ از انواع‌ پراكسيس‌ ناشي‌ مي‌شود و در كدام‌ منطقه‌ از مناطق‌ سه‌‌گانة زندگي‌ اجتماعي‌ قرار دارد، قدري‌ دشوار است‌. و اخلاق‌ از همين‌ قسم‌ است‌. وي‌ مي‌نويسد:

**مثلاً اخلاق‌ و مبادي‌ اخلاقي‌ را در كدام‌ منطقه‌ بايد قرار داد؟ در منطقة سياسي‌ و هنري‌ (پراكسيس‌ نوع‌ دوم‌) يا در قلمرو مذهب‌ و ايدئولوژي‌ (پراكسيس‌ نوع‌ سوم‌)؟ اصول‌ اخلاقي‌ از يك‌سو با مذاهب‌ پيوند نزديك‌ دارد و از سوي‌ ديگر با حقوق‌ و مناسبات‌ اجتماعي‌؛ از يك‌ طرف‌ با زندگي‌ ايدئولوژيكي‌ انسان‌ تماس‌ دارد و از سوي‌ ديگر با زندگي‌ قضايي‌، مدني‌ و حتي‌ اقتصادي‌ او. ليكن‌ اگر دقت‌ كنيم‌ كه‌ نقش‌ اساسي‌ مبادي‌ اخلاقي‌ تعيين‌ و تنظيم‌ حقوق‌ و تكاليف‌ افراد نسبت‌ به‌ يكديگر است‌، پي‌ مي‌بريم‌ كه‌ جاي‌ اصلي‌ آنها در منطقة زندگي‌ مدني‌ است؛‌ يعني‌ از پراكسيس‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ انسان‌ سرچشمه‌ مي‌گيرد.****[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn55%22%20%5Co%20%22)**

البته‌ بايد توجه‌ داشت‌ كه‌ اين‌ مناطق‌ زندگي‌ اجتماعي‌ و پراكسيس‌هايي‌ كه‌ منشأ آنها هستند، از هم‌ مجزا نيستند و عميقاً و ذاتاً به‌ يكديگر پيوسته‌اند و به طور متقابل بر هم‌ تأثير مي‌گذارند.[56](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn56%22%20%5Co%20%22)

از نظر خامه‌اي‌، اين‌ ديدگاه‌ كه‌ اخلاقيات‌ فطري‌اند و انسان‌ سرشت‌ نيك‌ دارد و اين‌ نظر كه‌ اخلاق‌ مطلق‌ است‌، ديدگاه‌هايي ناپذيرفتني‌اند.[57](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn57%22%20%5Co%20%22)

از ديدگاه‌ خامه‌اي‌، بيلان‌ كار بشر در تاريخ‌ و سير اعمال‌ انسان‌ در تاريخ‌، بيانگر سير غيراخلاقي‌ و غيرانساني‌ تاريخ‌ بشر است. حتي‌ خوبي‌ها و عدالت‌ها نيز براي‌ فريب‌ است و يا منجر به‌ بدي‌ها و بي‌ عدالتي‌ها شده‌اند. اينكه‌ عامل‌ اين‌ انحرافات‌ و سير غيرانساني‌ تاريخ‌ بشر چيست‌، عده‌اي‌ بر اين‌ نظرند كه‌ اين‌ ناشي‌ از اختلاف‌ طبقاتي‌ بوده‌ است‌ و برخي‌ آن‌ را ناشي‌ از اختلاف‌ نژادي‌ مي‌دانند؛ دسته سوم‌، اين‌ انحراف‌ را ناشي‌ از فقدان‌ پايبندي‌ به‌ معنويت‌ و اصول‌ اخلاقي‌ مي‌دانند. ولي‌ هر سه‌ نظر، نادرست‌اند. نكته‌ اصلي‌ و پاسخ‌ اساسي‌ اين‌ است‌:

**واقعيات‌ تاريخي‌ و اجتماعي‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ اين‌، معنويت‌ها و اصول‌ اخلاقي‌ هستند كه‌ غيرانساني‌اند؛ يعني‌ با طبيعت‌ انسان‌ ناسازگارند نه به‌ عكس‌. اين‌ معنويت‌ها و اصول‌ اخلاقي‌، نمونه‌اي‌ از از خود بيگانگي‌ انسان‌ هستند و مي‌خواهند طبيعت‌ انسان‌ را تغيير دهند و از انسان‌ موجودي‌ برتر بسازند. از اين‌روست‌ كه‌ در طول‌ تاريخ‌ زوال‌ اين‌ معنويت‌ها به‌ شكل‌ عجيبي‌ صورت‌ گرفته‌ است‌. قالب‌ ظاهري‌ آنها باقي‌ مانده‌، ولي‌ روح‌ و اساس‌ آنها از ميان‌ رفته‌، انسان‌ رياكارانه‌ به‌ طبيعت‌ اصلي‌ خود بازگشته‌، ولي‌ همچنان‌ دم‌ از معنويت‌ مي‌زند.****[58](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn58%22%20%5Co%20%22)**

پس‌ عامل‌ انحراف‌ تاريخي‌ انسان‌ از اخلاقيات‌ و معنويات‌ اين‌ نيست‌ كه‌ انسان‌ اخلاقي‌ يا معنوي‌ نيست‌، بلكه‌ اين‌ اخلاقيات‌ ومعنويات‌ بودند كه‌ انساني‌ نبوده‌اند.

**ملاحظات انتقادي**

روشن است كه كارل ماركس ـ وجريان ماركسيسم ـ درصدد بنيان‌گذاري ايده‌ها و تبيين‌هاي جديدي در حوزة اخلاق بوده است وخوانش آراي وي و اين جريان، الهام‌بخش پرسش‌ها و پاسخ‌هاي جديدي براي متفكران بوده است.

انديشه‌هاي نظري ماركس، در مجموع، وضعيتي بين‌رشته‌اي را رقم مي‌زند كه از منابع متعددي مانند انديشه‌هاي هگل، فوئرباخ، نيچه، سن سيمون و داروين تغذيه مي‌كند. همين حالت بين‌رشته‌اي، ماركسيسم را از فلسفة محض و كلاسيك بودن خارج مي‌سازد. از اين‌رو، ماركسيسم عنوان «فلسفة تغيير» و«ايدئولوژي» را بر خود نهاده است و نه «فلسفة محض» بودن را. بخشي از ماركسيسم نظري و قسمت بيشتر آن مربوط به عمل و كنش است. برهمين اساس، فلسفه‌اي نه صرفاً انتزاعي، بلكه انتزاعي ـ انضمامي است. فلسفة اخلاق حاصل از چنين فلسفه‌اي نيز رنگ و بو و هويت همان فلسفه را دارد. بر اين اساس، بررسي و نقد فلسفة اخلاق ماركسيستي اساساً بايد با رويكرد انتزاعي ـ انضمامي صورت گيرد؛ يعني هم عناصر نظري و هم عناصر عملي را در بررسي خود لحاظ مي‌كند. در اينجا در عين اذعان به تأثير شرايط اقتصادي به طور اخص، و نيز تأثير شرايط مادي به طور اعم، بر حسن و قبح‌ها، به ملاحظات پرسشي و بيان دشواري‌هاي فلسفة اخلاق ماركسيستي هم در قالب و تقرير غير ايراني، يعني ماركسي ـ لنيني و هم ايراني يعني در بيان اراني و... ، به طور كلي اشاره مي‌شود.

**1- فقدان سازگاري بيروني ميان ديدگاه‌هاي ماركسيست‌ها**

به فرض تماميت (يعني طرح پرسش‌هاي اساسي، بخش‌ها و اجزاي لازم و كافي براي نظريه‌پردازي در فلسفة اخلاق) و كمال (يعني معقوليت يا قدرت اقناعي پاسخ‌ها به پرسش‌هاي مهم در فلسفة اخلاق) در نظرية ماركسيستي اخلاق، نخستين نكته‌اي كه جلب توجه مي‌كند، تفاوت و بيش از آن تقابل قابل توجه و جمع ناشدني آرا، در ميان ديدگاه‌هاي ماركسيست‌ها و در ذيل آن چيزي است كه فلسفة اخلاق ماركسيستي ناميده شده است. براي نمونه، با ملاحظة مجموعه نظريه‌هاي مطرح شده در مباحث پيشين، از سويي تأكيد با تام بر بنياد اجتماعي اخلاق، و از سويي ديگر، با تأكيد موكد بر بنياد روان‌شناختي و فيزيولوژيكي در اخلاق، ناسازگار است. همچنين ميان ناديده گرفتن اموري مانند احساسات، تعليم وتربيت و ... در اخلاق از يك طرف، با لحاظ موكد آنها از طرف ديگر ناسازگاري وجود دارد.

اگر ماركسيست‌هاي نوكانتي قرن نوزدهم را نيز به فهرست ماركسيست‌ها بيفزاييم، اختلاف نظر بيش از حد خواهد بود؛ زيرا آنها در صدد بودند «اخلاق سوسياليستي را برشالودة نظرية عقل عملي كانت استوار كنند»[59](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn59%22%20%5Co%20%22) يا اگر آراي برخي ديگر از ماركسيست‌ها مانند ژرژ سورل(1922ـ1847) را در نظر بگيريم كه معتقد بود سوسياليسم اساساً مسئله‌اي اخلاقي است! و نوعي بازسنجي ارزش‌هاست و براي اخلاق خانوادگي و جنسي اهميت زيادي قائل بود،[60](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn60%22%20%5Co%20%22) آن‌گاه با تأكيدها و مباني ماركسي يا ديگر انديشمندان ماركسيست (ايراني و غيرايراني) در تهافت خواهد بود.

**2. فقدان سازگاري دروني**

نگاهي به برخي از ديدگاه‌هاي ماركسيست‌ها دربارة اخلاق، بيانگر وجود برخي ناسازگاري‌هاي دروني در ميان آنهاست. برخي از پژوهشگران فلسفة اخلاق ماركس، در مورد وجود يكي از اين‌گونه ناسازگاري‌ها معتقدند از طرفي لازمة مواضع اخلاقي ماركس اين است كه آگاهي اخلاقي برخاسته از فهم متعارف، امري بديهي و ارزشمند است؛ ولي از طرف ديگر در نظر ديگري به ستيز با آن حكم مي‌دهد؛[61](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn61%22%20%5Co%20%22) زيرا پيش‌فرض چنين داوري‌هايي اين نظر است كه فهم متعارف نيز در داوري‌هاي اخلاقي داراي ارزش و جايگاه معتبري است. از اين طريق است كه دو گونه متفاوت از نظرية اخلاقي مقابل هم، و نه در كنار هم و سازگار با هم، قرار مي‌گيرند.

همچنين ريشه‌يابي ارزش‌هاي مثبت يا منفي در نهاد انسان و جهت دار، بنيادي و مؤثر انگاشتن آنها يا تأكيد برسنت و تربيت اخلاقي جوامع از يك طرف، با تأكيد بر تاثير تام و بنيادي عوامل اقتصادي و طبقة اقتصادي در امر اخلاق از طرف ديگر، در نظريه‌هاي طبري و خامه‌اي، چندان با هم سازگار نيست.

ناسازگاري ديگر اين است كه از طرفي ماركسيست‌ها مدعي‌اند اخلاق، لااقل در معناي طبقاتي و پرولتري آن، براي آنها مهم است و به آن بها مي‌دهند و مدعي نظريه‌پردازي در مورد آن هستند؛ اما از طرف ديگر، مكتوبات، گفتارها و سخنراني‌هاي نظريه‌پردازان ماركسيست، تقريباً از توصيه‌هاي اخلاقي تهي است!

**3. مخالفت با عقل سليم و زيست متعارف انساني**

واقعيت آن است كه برخورد ماركسيستي با اخلاق، دست‌كم در برخي ابعاد مهم، با برخورد متعارف و رايج در زيست انساني سازگار نيست. آدميان حسن و قبح برخي از افعال را فراتر از طبقات اقتصادي و اجتماعي مي‌انگارند وحتي در تحولات اقتصادي نيز بر اين احكام اصرار دارند و براساس آن عمل مي‌كنند.

اخلاق در نظر افراد جامعة انساني متأثر از امور متعدد است؛ ولي از خود، نوعي استقلال نشان مي‌دهد؛ به طوري كه بر اساس همين استقلال، در تعامل با عناصر ديگر قرار مي‌گيرد.

**4. عدم كفايت در اصل نظريه‌پردازي**

ماركسيسم‌ فلسفة تغيير جهان‌ است‌؛ نه‌ فلسفة تفسير جهان‌ و نيز بر عمل‌ تاكيد دارد، و نه‌ نظر و شعار «پراكسيس‌» را بر تارك‌ خود حمل‌ مي‌كند و حتي‌ حقيقت‌ انسان‌ را عمل‌ مي‌داند؛ اما در حوزة تئوري‌ اخلاق‌ و فلسفة اخلاق، ‌‌فاقد پژوهش‌هاي دامنه‌دار و عميق است. با رجوع‌ به‌ بيشتر مكتوبات‌ ماركسيستي‌ و ماترياليستي‌ كه‌ براي‌ تفسير ديدگاه‌هاي‌ پايه‌ و اساسي‌ ماترياليسم‌ نگاشته‌ شده‌ و در صدد تبليغ‌ اين‌ مكتب‌ مي‌باشند، فقدان‌ اين‌ نوع‌ مباحث‌ مشهود است‌ و اين‌ نكته‌ محرز است‌ كه‌ دست‌كم اين‌ نوع‌ مباحث‌ را از مباحث‌ درجة اول‌ خود نمي‌انگارند.[62](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn62%22%20%5Co%20%22) آلن وود در اين‌باره مي‌نويسد: «تأملات نظري ماركس در باب اخلاق در نوشته‌هايش، عميق و شرح و بسط يافته نيستند».[63](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn63%22%20%5Co%20%22) همچنين براي نمونه در ميان‌ آثار لنين نمي‌توان‌ اثري‌ يافت‌ كه‌ مستقيم و به طور مستقل به مسئلة اخلاق‌ پرداخته‌ باشد؛ حتي‌ موارد و نكته‌هايي كه‌ در بين گفتارها و مقالات‌ خود دربارة مباحث‌ نظري‌ اخلاق، وجود دارد، بسيار اندك‌ است‌. در مورد همين‌ موارد نيز بايد گفت‌: «در بيشتر اين‌ موارد، اين‌ موضوع‌، زمينة مستقلي‌ براي‌ بررسي‌ لنين‌ نبوده‌ است‌؛ بلكه‌ به‌ عنوان‌ جنبه‌اي‌ ضروري‌ از مسئله‌هاي اجتماعي‌، سياسي‌ و ايدئولوژيك‌ طرح‌ شده‌ است‌. اخلاق‌ در عملكرد واقعي‌ آن‌ و به‌ عنوان‌ عاملي‌ از پراتيك‌ اجتماعي‌، مورد توجه اصلي‌ لنين‌ بوده است‌».[64](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn64%22%20%5Co%20%22) اينكه به نظر برخي از پژوهشگران، اخلاق‌ لنينيستي‌ «تا امروز در ابهام و تاريكي‌ باقي‌ مانده‌ است‌»[65](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn65%22%20%5Co%20%22) شايد به دليل‌ همين‌ كم توجهي خود لنين‌ به‌ مسئلة‌ اخلاق‌ است.

حتي‌ متفكران‌ پس‌ از ماركس‌ و لنين‌ نيز توجه‌ چنداني‌ به‌ اين‌ مباحث‌ كه‌ به طور نادر در آثار ماركس‌ و لنين‌ آمده‌ بود، نداشتند. كروتووا يكي‌ از محققان‌ انديشة اخلاقي‌ لنين در اين‌ مورد مي‌نويسد: «در اين‌ كتاب‌ دربارة جنبه‌اي‌ از آموزش‌ نظري‌ لنين‌ گفت‌وگو مي‌شود كه‌ به‌ ندرت‌ مورد بحث‌ و بررسي‌ قرار گرفته‌ است‌».[66](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn66%22%20%5Co%20%22)

مري‌ وارنوك‌ نيز از جهتي‌ ديگر بر تأثير ماركسيسم‌ بر فلسفة اخلاق‌ معاصر اشاره‌ مي‌‌كند؛ ولي‌ اذعان‌ دارد كه‌ «افزايش‌ قابل‌ ذكري‌ در تحقيقات‌ مربوط‌ به‌ ماركسيسم‌، دست‌كم‌ به‌‌گونه‌اي‌ كه‌ بر جهان‌ فلسفه‌ (اخلاق‌) به طور كلي‌ تأثير بگذارد، به‌ چشم‌ نمي‌خورد».[67](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn67%22%20%5Co%20%22)

**5. عدم كفايت در تماميت و كمال و غناي نظريه‌پردازي**

تئوريسين‌هاي ماركسيست حتي در مورد نظريه‌هايي نيز كه به صورت منقح و مدون ابراز داشته‌اند، به تحليل و دفاع كافي نپرداخته‌اند. افزون بر اين، بسياري از مباحث كه در فلسفه‌هاي تحليلي و اگزيستانسياليستي مطرح مي‌باشد، در ديدگاه‌هاي ماركسيستي نيامده است؛ مانند مسئلة زبان اخلاق، ماهيت تصورات و تصديقات اخلاقي، زندگي اصيل و اخلاق، اخلاق و هويت انساني، معناداري واژه‌ها و تعابير اخلاقي، طبيعت‌گرايي در اخلاق، مسئلة هست و بايد و... .

از طرف ديگر، نظرية ماركسيستي از نظر تبيين اخلاق، به بنياد واحد براي اخلاق كه همان شيوة توليد و مناسبات اقتصادي است، معتقد مي‌باشند و از اين جهت در مورد تبيين اخلاق تك بن انگارانه است. افزون بر اين ديدگاه تحويلي دارد: «در واقع، ماركس دريافتي از ارزش‌ها و اصول اخلاقي ارائه مي‌دهد كه تا حد زيادي تقليل‌گرايانه و تنزل‌دهنده است».[68](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn68%22%20%5Co%20%22) بدين معنا كه استقلال و هويت مستقل اخلاق را از آن مي‌ستاند و تمام هويت آن را در وراي آن جست‌وجو مي‌كند.

**6. عدم موضوعيت مستقل اخلاق و آن‌گاه فلسفة اخلاق در تفكر ماركسيستي و دليل آن**

اساساً، اخلاق و فلسفة اخلاق براي ماركسيسم (در ايران يا شوروي سابق) اهميت ويژه‌اي نداشته است. به نظر برخي، در تفكر ماركسيستي‌، دليل عدم موضوعيت مستقل و جدي اخلاق و فلسفة اخلاق و عدم اقبال به آن، تابعيت محض اخلاق نسبت به امور فرا اخلاقي مانند طبقه و... است.[69](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn69%22%20%5Co%20%22)

**7. خلط حقايق و اعتباريات**

اساساً در زيست انساني با دو دسته از امور مواجه هستيم: اموري مانند امور نا اخلاقي يا فرا اخلاقي كه در حوزة حقايق قرار مي‌گيرند، و اموري مانند امور اخلاقي كه در حوزة اعتباريات واقع مي‌شوند. ماركسيست‌ها در مباحث خود، ميان اين دو دسته از واقعيات زيست اجتماعي انسان، تمايزي قائل نشده، و آنها را يكي گرفته و دچار خلط شده‌اند. اين خلط و لوازم آن به طور دقيق مورد توجه فلسفي ماركسيست‌ها قرار نگرفته است. اين پرسش اساسي وجود دارد كه آيا مفاد و معنا و محتواي معرفتي و نيز كاركرد اجتماعي اخلاق، به معناي اعتباريات، با مفاد و معنا و محتواي معرفتي و كاركرد اخلاق، به معناي حقايق، يكسان است؟

با توجه به اينكه از يك‌سو ماركسيست‌ها تأمل و تحليل كافي در اين باره نداشته‌اند و از سوي ديگر دلايلي بر وجود چنين تمايزي در فلسفة اخلاق مطرح شده است، از اين‌رو، فلسفة اخلاق ماركسيستي با چالش مهمي مواجه خواهد بود.

**8. فقدان داوري ارزشي**

اخلاق و داوري اخلاقي حوزه‌اي مربوط به ارزش‌هاست؛ اما در ديدگاه ماركسيستي، اين داوري، در حوزة واقعيات قرار مي‌گيرد. در واقع، داوري ارزشي جاي خود را به داوري واقعي مي‌دهد، اما دربارة چگونگي اين جانشيني تأمل و تحقيق كافي نمي‌شود و گويا گسستي را در اين ديدگاه آشكار مي‌كند. پي يتر در اين‌باره مي‌گويد:

**انتقاد ماركسي‌ از سرمايه‌داري‌‌ ـ از بدو امر ـ مبتني‌ بر يك‌ داوري‌ ارزشي‌ است‌ كه‌ ضابطة آن‌ «جوهر انسان‌» است‌. اين‌ موضوع‌ يكي‌ از پايه‌هاي‌ «انسان‌گرايي‌ ماركس‌» است‌؛ اما اين‌ انتقاد بي‌درنگ‌ با يك‌ مشكل‌ برخورد مي‌كند: چگونه‌ مي‌توان‌ اين‌ داوري‌ ارزشي‌ را با داوري‌ واقعي‌ آشتي‌ داد؟ چه‌ از ديد مادي‌‌گرايي‌ منطقي‌ كه‌ خود را «علمي‌» نيز مي‌نامد، تنها داوري‌ واقعي‌ قابل‌‌پذير است‌. آيا محكوم‌ كردن‌ سرمايه‌داري‌ به‌ نام‌ جوهر بشريت‌ به‌ منزله پيوستن‌ به‌ نظريات‌ اخلاق‌‌گرايان‌ دوران‌ مختلف‌ در اعتراض‌ به‌ سلطة‌ پول‌ بر انسان‌ نبود. به‌ همين‌ جهت‌، ماركس‌ نيز اين‌ مسئله‌ را بدون‌ حل‌ گذاشت‌ و از كنار آن‌ گذشت‌، بدين‌ صورت‌ كه‌ از فلسفه‌ به‌ اقتصاد سياسي‌ جهيد.(69)****[70](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn70%22%20%5Co%20%22)**

بر اين‌ اساس‌، در واقع‌ تفكر ماركسيستي‌ اولاً با چالش و پرسش در خصوص‌ ابتناي داوري‌ بر «ارزش‌ها يا واقعيت‌ها» آغاز مي‌شود و در نهايت به دنبال‌ داوري‌ واقعي‌ و نه ارزشي‌وقايع‌ و پديده‌ها رهسپار مي‌شود؛ بدون آنكه در اين مورد تحقيق كافي صورت گيرد كه نسبت اين دو داوري و جايگاه دقيق داوري ارزشي چيست؟ آيا داوري واقعي يك داوري لازم است يا كافي هم مي‌باشد؟

**9. دو پرسش اساسي مك اينتاير**

مك اينتاير در مورد ديدگاه ماركسيستي اخلاق دو پرسش اساسي را مطرح مي‌كند. وي مي‌نويسد:

**ماركس هرگز به دو پرسش كه‌ براي‌ آموزه‌ خود او حياتي‌اند، پاسخ ‌نمي‌دهد؛ اولين‌ پرسش‌ به‌ نقش‌ اخلاق‌ در جنبش‌ طبقة كارگر مربوط‌ مي‌شود. از آنجا كه‌ او تصور مي‌كند طبقه كارگر به‌ لحاظ‌ اقتصادي‌، بواسطه رشد سرمايه‌داري‌ ايجاد شده‌ است‌ و از آنجا كه‌ معتقد است‌ ضرورت‌هاي‌ سرمايه‌‌داري‌، طبقه‌ كارگر را مجبور به‌ مخالفت‌ خودآگاهانه‌ با سرمايه‌داري‌ مي‌كند، هرگز اين‌ پرسش‌ را كه‌ كدام‌ اصول‌ عمل‌ بايد آگاهي‌ بخش‌ جنبش‌ طبقه كارگر باشد، مورد بحث‌ قرار نداده‌ است‌. اين‌ غفلت‌ بخشي‌ از يك‌ خلأ كلي‌تر در استدلال‌ اوست‌؛ بدين‌ معني‌ كه‌ بحث‌ ماركس‌ دربارة چند و چون‌ سقوط‌ اقتصاد سرمايه‌داري‌ بقدر كافي‌ واضح‌ و روشن‌ است‌. درباره‌ اقتصاد سوسياليستي‌ نيز هر چند مطالب‌ او پراكنده‌ است‌، ولي‌ مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ از منظر خودش‌ به‌ قدر كفايت‌ بحث‌ كرده‌ است‌؛ اما بحث‌ او دربارة‌ طبيعت‌‌گذار از سرمايه‌داري‌ به‌ سوسياليسم‌ واضح‌ نيست‌. از اين‌رو كه‌ نمي‌توان‌ به طور يقيني‌ گفت‌ كه‌ به‌ نظر ماركس‌ چگونه‌ ممكن‌ است‌ جامعه‌اي‌ كه‌ طعمه‌ خطاهاي‌ فردگرايي‌ اخلاقي‌ است‌ مي‌تواند آن‌ خطاها را تشخيص‌ داده‌ و از آنها فراتر برود. دومين‌ غفلت‌ عمده‌ ماركس‌ به‌ اخلاق‌ جامعه‌ سوسياليست‌ و كمونيست‌ مربوط‌ مي‌شود. او در بهترين‌ حالت‌، به‌ كنايه‌ و تلويح‌ دربارة اين‌ موضوع‌ سخن‌ گفته‌ است‌.****[71](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn71%22%20%5Co%20%22)**

**10. فقركمي و كيفي عناصر اخلاق ماركسيستي**

با مراجعه به آثار، ديدگاه‌ها و منابع ماركسيستي مي‌توان به اين واقعيت اذعان داشت كه اين متون در خصوص عناصر و مؤلفه‌هاي اخلاقي داراي فقر كمي و كيفي هستند. فقر كمي به اين معنا كه مجموعه و ليست فضايل و رذايل، در اين آثار بسيار محدود است؛ به ويژه آنكه بخشي از آنها مربوط به امور نا اخلاقي است و نه اخلاقي. در حالي كه در زيست انساني با انبوهي از افعال مهم اخلاقي مانند راستگويي، مردم‌آميزي، خوش‌زباني، صلة ارحام، رازپوشي، احترام به قانون، قناعت، انصاف، محبت به ديگري، گذشت، امانتداري، شجاعت، شرافت خواهي و... و رذايلي مانند ريا، تهمت، دروغگويي، ناسزاگويي، سرقت، غضب، خبرچيني، جبن، نفاق، بخل، اسراف، تكبر، حقارت، مسخرگي، ترشرويي، پست همتي، توهين، اختلاف‌افكني، بدنيتي، بدنظري، جاه طلبي و... روبه‌رو هستيم.

اما فقر كيفي بدين معنا كه اين ديدگاه، اخلاق را به ديدة ايستا مي‌نگرد. حتي هنگامي كه از اخلاق متعالي در جامعة آرماني و بي‌طبقه سخن گفته مي‌شود، اين اخلاق را امري ايستا و در مرزهاي محدود و تعريف‌شده مي‌انگارند و از امكان ارتقاي كيفي عناصر اخلاقي و عمق و غناي تدريجي معاني و افعال آن سخني نمي‌گويد.

**11. ناكافي بودن تبيين اقتصادي در مورد تحول اخلاق**

بايد شرايط اقتصادي را در تحول حسن و قبح‌ها دخيل دانست؛ اما نگاهي تاريخي به زيست انساني نشان از اين دارد كه مناسبات توليدي و اقتصادي تنها راه تبيين تحول اخلاق در جوامع نيست. عواملي ديگر مانند جنگ‌ها، شرايط اقليمي و جغرافيايي و آب و هوايي، روحيات و تيپ‌هاي روان‌شناختي افراد انساني، نوع تغذيه، آموزه‌هاي اديان، آرمان‌هاي اجتماعي و... در اين تحول نقش‌آفريني مي‌كنند.

**12. نسبت شرايط مادي به وجود و ماهيت اخلاق**

ماركسيست‌ها بايد به اين پرسش پاسخ دهند كه تأثير شرايط اقتصادي در اخلاق از چه نوعي است؟ آيا اين عوامل سبب تغيير در مفاد و معناي تك‌تك مفاهيم و واژه‌ها و نيز گزاره‌هاي اخلاقي است يا تغيير در نظام اخلاقي است؟ آيا مفاد اخلاق عوض مي‌شود يا جهت اخلاق؟ جهت كلي يا جزئي آن؟ به بيان ديگر، شرايط اقتصادي حيث تعليلي اخلاق است يا حيث تقييدي آن هم به شمار مي‌رود؟ شرط شكل‌گيري وجود اخلاق است يا در تعريف و ماهيت آن هم نقش‌آفريني مي‌كند؟ اينكه عدالت خوب و بايسته است، در تحول اقتصادي تنها مصاديق خود را از دست مي‌دهد و دچار تحول مصداقي مي‌شود، يا معنا و مفاد و جهت خود را نيز از دست مي‌دهد و معنا و جهت تازه‌اي مي‌يابد؟ اگر تحول اخلاق از هر جهتي است، چرا لااقل قالب صوري، و تا حدي معنايي و نيز دستوري و گرامري اخلاق در هر دوره‌اي ثابت مي‌ماند؟ در غير اين صورت، يك ماركسيست پيش از تحول انقلابي و ورود به دورة نهايي تاريخ وجامعة بي‌طبقه، با چه زباني و با چه مجموعه از معاني، در مورد اخلاق دورة نهايي تاريخ سخن مي‌گويد و آراي خود را در اين خصوص بيان مي‌كند؟

**13. شكست پروژه تشكيل جامعه بي‌طبقه و پايداري اخلاق متعارف**

ماركسيست‌ها ـ و تمام نظام‌هاي ايدئولوژيكي ديگر ـ در گذشته، در نتيجة برخورد با واقعيات پيچيدة زيست جديد انساني به عدم امكان حصول اهداف خود در كوتاه‌مدت اعتراف كردند. امروز نيز با فروپاشي شوروي سابق، اين امر در حد محال عادي (و نه عقلي) است و ناممكن مي‌نمايد. در اين حالت، آنچه در حين حضور نظام‌هاي سوسياليستي وجود داشت و اكنون نيز وجود دارد، چيزي جز حضور آشكار و تأثيرگذار اخلاق متعارف نيست. به نظر مي‌رسد تاريخ انساني همين اخلاق معمولي را در عين تحولات و آسيب‌ها و تجديد شدن‌ها و اصلاحات پيش‌روي آن، خواهد پذيرفت و مبناي داوري‌هاي كوچك و بزرگ و كم‌اهميت و پراهميت قرار خواهد داد.

**14. چند پرسش بنيادي ديگر**

ـ ابتناي اخلاق براساس يك طبقه به نام پرولتر و انحصار وجود و ماهيت اخلاق در دستان آن، چيزي جز محدودسازي و قلب تدريجي اخلاق و سلب عمق و غنا و خلاقيت اخلاقي انسان نخواهد بود؟

ـ جايگاه عواطف، احساسات و انفعالات انساني در كنش اخلاقي او چيست؟

ـ آيا با توجه به تكثر حسن و قبح‌ها در جوامع، قرار دادن اخلاق در رديف فيزيك و شيمي ممكن است؟

ـ آيا اشتراك معاني و تعاريف اخلاقي در جوامع و دوره‌هاي مختلف تاريخي حتي در حد مشابهت خانوادگي[72](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn72%22%20%5Co%20%22) ويتگنشتاين نيز نيست؟

ـ به فرض پذيرفتيم كه حتي وجود اخلاق عرفاني نيز محصول شرايط اقتصادي است؛ اما آيا محتواي اين اخلاق از حيث معاني و مفاد عناصر آن و سلوك و دريافت‌هاي دروني ـ كه كاملاً با شرايط عادي ناسازگار است ـ تبيين صرف اقتصادي را مي‌پذيرد؟

ـ چگونه مي‌توان در تاريخ بشر، در گذشته و حال، تغييرهاي بنياديني را كه تحت تأثير شعارهاي اخلاقي شكل گرفته‌اند يا در آن سهم بسزايي داشته‌اند، تبيين كرد؟

ـ آيا اخلاق در گذشته انسان، همواره نقش منفي داشته است و در هويت‌بخشي و هويت‌آفريني و آرامش‌بخشي به او سهمي نداشته است؟

ـ آيا آسيب‌هايي كه انسان‌ها از بي‌اخلاقي ـ به جهت كمي و كيفي ـ در جوامع كمونيستي خورده‌اند، كمتر اساسي بوده است؟ آيا اين آسيب‌ها كمتر از جوامع ديگر بوده است؟

ـ آيا جامعه‌اي كه اخلاق را جدي بگيرد و با برنامه‌ريزي دقيق آن را پياده كند، مانند آنچه در نظرية اخلاق حرفه‌اي[73](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn73%22%20%5Co%20%22) رخ نموده است، نمي‌تواند به ارتقاي اقتصادي و تغيير اساسي شرايط مادي دست يابد؟

**15. نقد اخلاق ماركسيست‌ها در مقام عمل (به نحو جزئي و موردي)**

از آنجا كه ماركسيسم جنبة عملي قوي و مؤكدي دارد، مي‌توان از كارنامه اخلاقي ماركسيسم در مقام عمل، در خارج از ايران و در داخل ايران، پرسش كرد. فلسفه‌اي كه داعية محض بودن را ندارد و فلسفة تغيير و كار و ايدئولوژي است تا فلسفة شعار و انتزاع؛ فلسفه‌اي كه مدعي است نبض رفتار و به تبع آن پاية اخلاق انساني را يافته است و فرمول پيدايش و تحول آن در دست آنان است، بايد بيلان كار خود را در عمل نشان دهد. در ادامه، به نقد اخلاقي ماركسيست‌ها از زبان خودشان، و نيز در مقام عمل اخلاقي‌شان به نحو جزئي، اشاره مي‌شود. لازم به يادآوري است كه اين اشكال‌ها و دشواري‌ها از دو جهت بر ماركسيسم وارد است:

نخست آنكه كنش اخلاقي و داوري‌هاي اخلاقي، خود بر ديدگاه‌هاي فلسفه اخلاق مبتني است. نابجايي و ناروايي مقام نخست (يعني اخلاق و كنش اخلاقي)، ناشي از نادرستي يا نقصان در مقام دوم (فلسفه اخلاق) است.

جهت دوم آنكه ماركسيست‌ها پيوسته درصدد كاستن و بلكه حذف فاصله نظر و عمل هستند. يك ماركسيست هرگز تمايزجدي ميان نظر و عمل را نمي‌پذيرد. از اين‌رو، يك «ماركسيست» اصيل و نمونه مانند افرادي كه نام آنها بيان شده است، عين نظرية «ماركسيسم» هستند و تجسم عيني آن به شمار مي‌آيند. براي نمونه، استالين نقطة اتحاد و تلاقي ماركسيست و ماركسيسم است. چنين تلقي‌اي را تنها مي‌توان در ديدگاه‌هاي ايدئولوژيك افراطي يافت.

الف) طبري‌ در نگاه انتقادي خود به ماركسيسم چنين‌ مي‌آورد:

**عيب‌ اساسي‌ «نظري‌» ماركسيسم‌، تحجر، فقدان‌ انعطاف‌ و تابع‌ ساختن‌ واقعيت‌، به‌ هر قيمت‌، به‌ اين‌ قالب‌هاي‌ متحجر است‌. عيب‌ اساسي‌ «عملي‌» ماركسيسم‌ گريز از تعهدات‌ اصولي‌ و پذيرفته‌ شده‌ تا حد ماكياوليسم‌ و پراگماتيسم‌ است‌. بدين‌سان‌، بين‌ تئوري‌ و پراتيك‌، نظر و عمل‌، دره‌اي‌ فاصل‌ است‌ كه‌ آنچه‌ ماركسيسم‌ در تئوري‌ مي‌گويد و تبليغات‌ رسمي‌ آن‌ را تكرار مي‌كند، بر حسب‌ منافع‌ عملي‌ روز، در طاق‌ نسيان‌ نهاده‌ مي‌شود. راز دوام‌ سياست‌ سوسياليستي‌ و دستاوردها و موفقيت‌هايش‌، در همين‌ گريز از تعهدات‌ تئوريك‌ و رفتن‌ به‌ آستان‌ پهناور «مصلحت‌» و «عمل‌» است‌.****[74](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn74%22%20%5Co%20%22) (71) از نظر طبري‌، تفكر ماركسيستي‌ در عين‌ حال‌ كه‌ عناصر مثبتي‌ را در مبارزه‌ با سيستم‌ حاكم‌ و علاقه‌ به‌ دانايي‌ واجد است،‌ ولي‌ نيل‌ به‌ اين‌ هدف‌هاي‌ والا بدون‌ عناصر مهم‌ ديگر مانند اخلاق‌ ممدوح‌ و انصاف‌ نسبت‌ به‌ مردم‌ و... ممكن‌ نخواهد بود. ماركسيسم‌ از رويكرد اخلاقي‌ مشخصي‌ برخوردار نبوده‌ است‌.****[75](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn75%22%20%5Co%20%22) (72)يكي‌ از معايب‌ حركت‌هاي‌ سياسي‌ ـ ماركسيستي‌ در كشورهاي‌ مختلف‌، همانا عيب‌ اخلاقي‌ و معنوي‌ آنها و فقدان‌ چارچوب‌ اخلاقي‌ براي‌ عمل‌ انقلابي‌ است.****[76](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn76%22%20%5Co%20%22)**

نتيجه آنكه‌ نبود تئوري‌ اخلاقي‌ براي عمل‌ و غفلت‌ از جايگاه‌ اخلاق‌ در عمل‌ انساني‌ و اجتماعي‌ و تاريخي‌ و رعايت‌ نكردن اصول‌ اخلاقي‌ و اهميت‌ندادن‌ به‌ اخلاق‌، از جمله‌ معايب‌ اساسي‌ ماركسيسم‌ از نظر طبري‌ است‌.

ب) آرتور كوستلر يكي‌ از موافقاني‌ است‌ كه‌ بعدها از كمونيسم‌ فاصله‌ گرفته‌ است‌. وي‌ در مورد وضعيت‌ اخلاقي‌ خود و ديگر هواداران‌ ماركسيسم‌ مي‌نويسد: «دروغ‌، ريا، تهمت‌، افترا، تهديد و ارعاب‌، بخاطر هدفي‌ كه‌ آن‌را صحيح‌ و مقدس‌ مي‌پنداشتيم‌، در نظر ما قبح‌ خود را از دست‌ داد».[77](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn77%22%20%5Co%20%22)

ج) انور خامه‌اي‌ ماركسيست‌ها را دچار يك‌ مشكل‌ اخلاقي‌ مي‌داند و آن‌ عوام‌ فريبي‌ است‌. ماركسيست‌ها چنان‌ نشان‌ مي‌دهند كه‌ گويي‌ نوآوري‌هاي‌ آنان‌ در دوره‌ها و زمان‌هاي‌ متعدد، چيزي‌ جز دنباله‌‌روي‌ تئوري‌هاي‌ كهن‌ ماركسيستي‌ نيستند. در حالي‌كه‌ اين‌ تفكر، خيال‌ باطلي‌ بيش‌ نيست‌. از محصولات‌ اين‌ عوام‌‌فريبي‌، بت‌‌سازي‌ و بت‌ پرستي‌ (پرستش‌ يك‌ شخص‌، يك‌ حزب‌، يك‌ كميته‌، يا مظاهر ديگر) مي‌باشد. اين‌ سرنوشت‌ تاريخي‌ ماركسيسم‌ بود.[78](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn78%22%20%5Co%20%22)

د) وضعيت سران ماركسيست نيز تعريف چنداني ندارد؛ استالين محو در كيش شخصيت وخودپرستي بود. اما ماركسيسم‌پژوهان در مورد لنين چنين مي‌نگارند:

**بخش اعظم آثار منتشر شده لنين حمله است و مجادله. خواننده ناگزير از لحن تند و خشن او كه در تاريخ سوسياليسم بي‌نظير است به حيرت درمي‌آيد. مجادلات او پر است از ناسزا و دست‌انداختن‌هاي عاري از هرگونه شوخ‌طبعي... مخالفان او يا نوكر بورژوازي و زمين‌دار ناميده مي‌شدند يا يك فاحشه، دلقك، دروغ‌گو، دغل‌كار، حقير و... اين سبك مجادله بر تمام آثاري كه در شوروي در باب مباحث روز نوشته مي‌شد، فريضه گرديد.****[79](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_edn79%22%20%5Co%20%22)**

در اين مقام ذكر دو نكته به منزلة نتيجه‌گيري از نقد اخلاق ماركسيستي (ايراني يا غيرايراني) از جهت عملي، بي‌فايده نيست؛ نخست آنكه به نظر مي‌رسد از آنجا كه ماركسيست‌ها با بيش از نيم قرن سابقه و حضور در صحنة فرهنگي و سياسي ايران، پرسابقه‌ترين و قوي‌ترين تشكيلات و كارِ گروهي را داشته‌اند و نخستين موردي بودند كه مورد توجه ايرانيان در كار گروهي و منظم قرار مي‌گرفتند؛ جاي اين تحقيق وجود دارد كه آيا اين جريان بر اثر تبليغات و نفوذهاي رواني‌شان، بر روال فردي و تاكتيك‌هاي سياسي و فرهنگي ايرانيان و در اخلاق ايراني (در حوزة فردي و جمعي يا سياسي و اقتصادي يا تاكتيكي و استراتژيكي و...) تأثيري داشته‌اند؟

دوم اينكه به نظر مي‌رسد سرنوشت محتوم هر جريان ايدئولوژيكي افراطي، تقابل و تعارض با اخلاق است. اين جريان به تدريج اخلاق انساني را براي آرمان‌هاي نا اخلاقي دست‌نايافتني فدا مي‌كند و در توهم ترقي بخشيدن به انسان، گام‌هاي خود را هرچه استوارتر بر مي‌دارد؛ غافل از آنكه هر ذره عقب‌نشيني از اخلاق انساني، چيزي جز قلب ماهيت انساني و فرسودن و خالي كردن زير پاي خود آن جريان را در پي نخواهد داشت.

**نتيجه‌گيري**

ماركسيسم در مورد تبيين نظري اخلاق، از مبنا و چارچوب ويژه‌اي بهره مي‌برد. اين تفسير ابتدا توسط ماركس مطرح شد و سپس لنين بر آن تأكيد كرد. ماركسيست‌هاي ايراني تحت شرايط جديد دوران خود با حفظ چارچوب و تفسير كلي ماركس، به بازنگاري، تنظيم و روايت دقيق‌تر و كامل‌تر اين انديشه‌ها پرداختند. روايت ايراني از فلسفة اخلاق ماركسيستي عناصر جديدي را در خود گنجانده است. در مجموع، ديدگاه ماركسيستي در فلسفة اخلاق، روزنة جديدي در مباحث فلسفة اخلاق گشوده است؛ اما همان‌گونه كه ملاحظه شد، دشواري‌هاي نظري و عملي قابل توجهي نيز دارد؛ مانند كم توجهي به اخلاق در مقام نظر و عمل.

**منابع**

اراني‌، تقي‌، ***آثار و مقالات‌***، بي‌جا، طلوع‌، 1357

اراني‌، تقي‌، ***بشر از نظر مادي‌***، بي‌جا، علمي‌، فلسفي‌، بي‌تا.

اراني‌، تقي‌، ***پسيكولوژي‌ (علم‌ الروح‌)***، بي‌جا، چاپ‌ رنگين‌، 1330.

اراني‌، تقي‌، ***عرفان‌ و اصول‌ مادي‌***، بي‌جا، كارنگ‌، بي‌تا.

پي‌يتر، آندره‌، ***ماركس‌ و ماركسيسم‌***، ترجمه‌ شجاع‌‌الدين‌ ضيائيان‌، تهران، دانشگاه‌ تهران‌، 1360.

حسيني‌ طهراني‌، محمدحسين‌، ***مهرتابان‌***، بي‌جا، باقرالعلوم‌، بي‌تا.

خامه‌اي‌، انور، ***ازخود بيگانگي‌ و پراكسيس‌***، بي‌جا، به‌ نگار، 1369.

خامه‌اي‌، انور، ***تجديد نظرطلبي‌ از ماركس‌ تامائو***، فرزان‌، 1381.

خامه‌اي‌، انور، ***ديالكتيك‌ طبيعت‌ و تاريخ‌***، شركت‌ مولفان‌ و مترجمان‌ ايران‌، 1357.

صانعي دره بيدي، ***منوچهر، فلسفه اخلاق ومباني رفتار***، تهران، سروش، 1377

طباطبائي‌، ***سيدمحمدحسين‌، اصول‌ فلسفه‌ و روش‌ رئاليسم‌***، با پاورقي‌ مرتضي‌ مطهري، بي‌جا، دفتر انتشارات‌ اسلامي‌، بي‌تا.

طبري‌، احسان‌، ***آموزش‌ فلسفه‌ علمي‌***، بي‌جا، دريا، بي‌تا.

طبري‌، احسان‌، ***دانش‌ و بينش‌***، بي‌جا، حزب‌ توده‌ ايران‌، 1360.

طبري‌، احسان‌، ***شناخت‌ و سنجش‌ ماركسيسم‌***، بي‌جا، امير كبير، 1368.

طبري‌، احسان‌، ***كژراهه‌، خاطراتي‌ از تاريخ‌ خرب‌ توده‌***، تهران، امير كبير، 1373.

طبري‌، احسان‌، ***نوشته‌هاي‌ فلسفي‌ و اجتماعي‌، بخش‌ نخست‌***، تهران، حزب‌ توده‌ ايران‌، 1359.

طلوعي‌، محمد، ***پيوستن‌ و گسستن‌***، تهران، تهران‌، 70 13.

ف .زاي‌، ***ه....نيب‌، مباني‌ ماركسيسم‌ لنينيسم‌***، ترجمه‌ آسماري‌، بي‌جا، تكاپو، بي‌تا.

كراتووا، الگاناتانونا، ***اخلاق‌ و انسان‌ از ديدگاه‌ لنين‌***، پرويز شهرياري، بي‌جا، فردوس، 1380.

كورنفورث‌، موريس‌، ***كمونيزم‌ و ارزش‌هاي‌ انساني‌***، ترجمه‌ ج‌. نوايي‌، بي‌جا، انتشارات‌ علم‌، 1358.

كولاكوفسكي، لشك، ***جريان‌هاي اصلي در ماركسيسم***، ج 1و2، عباس ميلاني، تهران، آگاه، 1384.

مناظره تلويزيوني، ***گفتمان‌ روشنگر***، قم، موسسه‌ آموزشي‌ و پژوهشي‌ امام‌ خميني‌(ره)، 1379.

لنين‌، و.اي‌، ***ماترياليسم‌ و امپيريوكريتيسيسم‌***، بي‌جا، چريك‌هاي‌ فدايي‌ خلق‌، 1357.

مجموعه‌ نويسندگان‌، ***الفباي‌ ماترياليسم‌ تاريخي‌ و ديالكتيكي‌***، ترجمه‌ س‌. رزم‌ آزما، بي‌جا، انتشارات‌ مير، بي‌تا.

مطهري‌، مرتضي‌، ***علل‌ گرايش‌ به‌ ماديگري‌***، قم، دفتر انتشارات‌ اسلامي‌، 1357.

مك‌ اينتاير، اَلسدر، ***تاريخچه‌ فلسفه‌ اخلاق‌***، ترجمه‌ انشاءا... رحمتي‌، تهران، حكمت‌، 1379.

***سياست‌ و سازمان‌ حزب‌ توده‌ از آغاز تا فروپاشي‌***، ج‌ 1، بي‌جا، موسسه مطالعات‌ و پژوهش‌هاي‌ سياسي‌، 1370.

وارنوك‌، مري‌، ***فلسفه اخلاق‌ در قرن‌ بيستم‌***، ترجمه‌ ابوالقاسم‌ فنائي‌، قم، بوستان‌ كتاب‌، 1380.

وود، آلن و، ***كارل ماركس***، ترجمه شهناز مسما پرست، تهران، ققنوس، 1387

[\*](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22) استاديار گروه فلسفه دانشگاه تبريز. دريافت: 18/3/89 ـ پذيرش: 6/9/89

masud\_omid1345@yahoo.com

[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22). طبري‌، احسان‌، ***كژراهه‌، خاطراتي‌ از تاريخ‌ خرب‌ توده‌***، ص‌ 16؛ ***گفتمان‌ روشنگر***، ص‌ 378

[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22). موسسه مطالعات‌ و پژوهش‌هاي‌ سياسي‌، ***سياست‌ و سازمان‌ حزب‌ توده‌ از آغاز تا فروپاشي‌***، ج‌ 1، ص‌ 11 ـ 12.

[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22). محمدحسين‌ حسيني‌ طهراني‌، ***مهرتابان‌***، ص‌ 61ـ62.

[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبائي‌، ***اصول‌ فلسفه‌ و روش‌ رئاليسم‌***، با پاورقي‌ مرتضي‌ مطهري‌، ص‌ 22، مقدمه‌ مطهري‌.

[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22). مرتضي‌ مطهري‌، ***علل‌ گرايش‌ به‌ ماديگري‌***، ص‌ 36ـ52.

[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). از خود بيگانگي يعني عدم امكان كمال‌يابي و فعليت‌بخشي انسان در زيست اقتصادي ـ اجتماعي خود برحسب خيرات نااخلاقي ناشي از مناسبات و شيوه توليد ازطريق بندگي انسان در دست فرآورده‌هاي خود او كه صورت چيزهاي مستقل را به خود گرفته‌اند.

[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). وود، آلن و، كارل ماركس، شهناز مسما پرست، بخش سوم: ماركسيسم واخلاق؛ مك‌ اينتاير، اَلسدر، تاريخچه‌ فلسفه‌ اخلاق‌، ترجمه‌ انشاءا... رحمتي‌، ص‌ 424ـ 427؛ كولاكوفسكي، لشك، جريان‌هاي اصلي در ماركسيسم، ج1، عباس ميلاني، ص 214؛ صانعي دره بيدي، منوچهر، فلسفه اخلاق ومباني رفتار، 341- 335.

[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). الگاناتانونا كراتووا، ***اخلاق و انسان از ديدگاه لنين***، ص‌ 8 ـ9، 48.

[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 15 ـ 24.

[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22). همان‌.

[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). همان‌.

[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 23 ـ 24.

[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). موريس‌ كورنفورث‌، ***كمونيزم‌ و ارزش‌هاي‌ انساني‌***، ترجمه‌ ج‌. نوايي‌، ص‌ 5.

[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22). الگاناتانونا كراتووا، ***اخلاق‌ و انسان‌ از ديدگاه‌ لنين‌***، پرويز شهريار، ص‌ 60.

[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22). همان‌.

[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 61.

[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). گفتمان‌ روشنگر، ص‌ 378.

[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبائي، ***اصول‌ فلسفه‌ و روش‌ رئاليسم‌***، ص‌ 22.

[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). همان.

[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). مرتضي مطهري، ***علل‌ گرايش‌ به‌ ماديگري‌***، ص‌ 9.

[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). احسان‌ طبري‌، ***شناخت‌ و سنجش‌ ماركسيسم‌***، مقدمه‌ در معرفي‌ نويسنده‌ كتاب‌، ص‌ 10.

[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). انور خامه‌اي‌، ***ديالكتيك‌ طبيعت‌ و تاريخ‌***، مقدمه‌ احسان‌ طبري‌.

[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). اراني‌، تقي‌، ***پسيكولوژي‌ (علم‌ الروح‌)***، ص‌ 3 مقدمه‌.

[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 8.

[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). تقي‌ اراني‌، ***بشر از نظر مادي‌***، ص‌ 3، 4، 6، 7.

[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). همو، ***پسيكولوژي‌***، ص‌ 20.

[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 29 ـ 30.

[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22). تقي اراني، ***بشر از نظر مادي‌***، ص‌ 25 ـ 26.

[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 28 ـ 53 ـ 54.

[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). تقي‌ اراني‌، ***عرفان‌ و اصول‌ مادي‌***، ص‌ 39، 69.

[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). همو، ***بشر از نظر مادي‌***، ص‌ 28.

[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 40، 46.

[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 55؛ تقي‌ اراني‌، ***آثار و مقالات‌***، ص‌ 13.

[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref34%22%20%5Co%20%22). تقي اراني، ***بشر از نظر مادي‌***، ص‌ 55.

[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref35%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 57.

[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref36%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 57 ـ 58.

[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref37%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 16.

[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref38%22%20%5Co%20%22). تقي اراني، ***آثار و مقالات‌***، ص‌ 150، 156 ـ 157.

[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref39%22%20%5Co%20%22). همو، ***پسيكولوژي‌***، ص‌ 222.

[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref40%22%20%5Co%20%22). گفتمان‌ روشنگر، ص‌ 378.

[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref41%22%20%5Co%20%22). احسان‌ طبري‌، ***دانش‌ و بينش‌***، ص‌ 80.

[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref42%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 10.

[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref43%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 8.

[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref44%22%20%5Co%20%22). احسان‌ طبري‌، ***آموزش‌ فلسفه‌ علمي‌***، ص‌ 59 ـ60.

[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref45%22%20%5Co%20%22). احسان‌ طبري‌، ***نوشته‌هاي‌ فلسفي‌ و اجتماعي‌***، بخش‌ نخست‌، ص‌ 132.

[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref46%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 122.

[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref47%22%20%5Co%20%22). احسان طبري، ***دانش‌ و بينش‌***، ص‌ 74 ـ 75.

[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref48%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 74.

[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref49%22%20%5Co%20%22). احسان طبري، ***آموزش‌ فلسفه‌ علمي‌***، ص‌ 60 ـ 61.

[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref50%22%20%5Co%20%22). همو، ***نوشته‌هاي‌ فلسفي‌ و اجتماعي‌***، ص‌ 111.

[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref51%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 124.

[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref52%22%20%5Co%20%22). همان، ص94.

[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref53%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 26.

[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref54%22%20%5Co%20%22). احسان طبري، ***آموزش‌ فلسفه‌ علمي‌***، ص‌ 91.

[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref55%22%20%5Co%20%22). انور خامه‌اي‌، ***ازخود بيگانگي‌ و پراكسيس‌***، ص‌ 53 ـ 54.

[56](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref56%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 110 ـ 111.

[57](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref57%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 111.

[58](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref58%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 128 ـ 129.

[59](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref59%22%20%5Co%20%22). لشك كولاكوفسكي، ***جريان‌هاي اصلي در ماركسيسم***، ج2، ص 280.

[60](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref60%22%20%5Co%20%22). همان، ص198، 197، 176.

[61](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref61%22%20%5Co%20%22). آلن و وود، ***كارل ماركس***، ص 290، 286.

[62](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref62%22%20%5Co%20%22). براي‌ نمونه‌ ر.ك‌: ف‌.زاي‌، ***ه....نيب‌، مباني‌ ماركسيسم‌ لنينيسم‌***، ترجمه‌ آسماري‌؛ مجموعه‌ نويسندگان‌، ***الفباي‌ ماترياليسم‌ تاريخي‌ و ديالكتيكي‌***، ترجمه‌ س‌. رزم‌ آزما؛ لنين‌، و.اي‌، ***ماترياليسم‌ و امپيريوكريتيسيسم‌***.

از جمله‌ شخصيت‌هايي كه‌ در اين‌ مورد اثري مختصر ولي مستقل‌ ارائه‌ داده‌ است‌، موريس‌ كورنفورث‌ است‌: كورنفورث‌، موريس‌، كمونيزم‌ و ارزش‌هاي‌ انساني‌، ترجمه‌ ج‌. نوايي‌.

[63](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref63%22%20%5Co%20%22). آلن و وود، ***كارل ماركس***، ص286.

[64](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref64%22%20%5Co%20%22). الگاناتانونا كراتووا، ***اخلاق‌ و انسان‌ از ديدگاه‌ لنين‌***، ص‌ 8.

[65](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref65%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 11.

[66](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref66%22%20%5Co%20%22). الگاناتانونا كراتووا، ***اخلاق‌ و انسان‌ از ديدگاه‌ لنين‌***، ص‌ 7.

[67](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref67%22%20%5Co%20%22). مري‌ وارنوك‌، ***فلسفه اخلاق‌ در قرن‌ بيستم‌***، ترجمه‌ ابوالقاسم‌ فنائي‌، ص‌ 225.

[68](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref68%22%20%5Co%20%22). آلن و وود، ***كارل ماركس***، ص 295.

[69](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref69%22%20%5Co%20%22). پي‌يتر، آندره‌، ***ماركس‌ و ماركسيسم‌***، ترجمه‌ شجاع‌ الدين‌ ضيائيان، ص‌ 47، 85.

[70](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref70%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 47ـ48.

[71](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref71%22%20%5Co%20%22). اَلسدر مك‌ اينتاير، ***تاريخچه‌ فلسفه‌ اخلاق‌***، ص‌ 424ـ 427.

[72](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref72%22%20%5Co%20%22). resemblance family.

[73](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref73%22%20%5Co%20%22). professional ethics.

[74](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref74%22%20%5Co%20%22). احسان طبري، ***شناخت‌ و سنجش‌ ماركسيسم‌***، ص‌ 24.

[75](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref75%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 26.

[76](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref76%22%20%5Co%20%22). همان‌، ص‌ 27.

[77](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref77%22%20%5Co%20%22). محمد طلوعي‌، ***پيوستن‌ و گسستن‌***، ص‌ 57.

[78](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref78%22%20%5Co%20%22). انور خامه‌اي‌، ***تجديد نظرطلبي‌ از ماركس‌ تامائو***، ص‌ 28.

[79](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/31%22%20%5Cl%20%22_ednref79%22%20%5Co%20%22). لشك كولاكوفسكي، ***جريان‌هاي اصلي در ماركسيسم***، ج2، ص 574.